فایدة

[illegible] ... پس جمع کثیر از افاضل گمان کرده اند ... و حق نزد ... [illegible] ... جهة انه وجود از معنا ... [illegible] ... هستی از مصادر ... [illegible]

که ثبوت و تحقق و حصول و تقرر و هستی یکی
بمعنی دارند و حق آنست که این الفاظ حقیقة
در معدومات جاری است و تحقق عدم ... در نفس الامر
بمعنی عدم تحقق وجود است در نفس الامر هیچ جزء نیز
عدم علة در عدم معلول عدم تاثیر وجود است در وجود معلول
و حق آنست که معدومات نفی محضه و در آن مرتبه بعضی از بعضی
امتیاز ندارند و امتیاز بعضی موجودات از بعضی است که ... حاصل ...
که در ملاحظه موجود شوند و حق آنست که از برای وجود و ثبوت و تحقق و ...
و حصول و کون و هستی زیاده بر آن معنی که ... مترادف گیرند و ... آسمان
واجب و ممکن کنند ثابت نشده و عبارات محققین حکما و متکلمین با این جاری شده که
در هر باب بحث از امور کنند که تحقق آن ثابت نشده و لهذا حصر افلاک در نه و قوال
در ادراک در ده و عناصر در چهار کرده اند و حق آنست که بمعنی ثبوت ماهیات و اشخاص علی فعلیت
الا ماهیات و اشخاص است و حق آنست که معنی تاثیر فاعل در معنی آنست که نفس ماهیات و نفس هویات شخصیة
از قوت بفعل برآورد یعنی ماهیة و اشخاص را بسیکند و این جعل را جعل بسیط گویند و جمعی از حکما بر آن رفته اند
که معنی تاثیر فاعل آنست که ماهیات و هویات بعضی اشخاص را متصف بوجود میکند چنانکه صباغ ثوب را رنگین کند
و این را جعل مرکب میگویند و این مذهب باطل است از آنجهت که اثر تاثیر فاعل میباید که در خارج موجود باشد
و هویات بعضی اشخاص در خارج موجود نه اتصاف بوجود و نه وجود و از اینجهة لازم می آید که ماهیات و اشخاص
قبل از وجود فعلیة داشته باشند و این باطل است ه ه ه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله الذي يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و يأمر بالعدل و الاحسان و ينهى عن المنكر و الفحشاء و
ليس بظلام للعبيد الذي لا جبر في قضائه و لا معقب لحكمه لا قبض و لا بسط الا بمشيته و
لا حول و لا قوة الا به فسبحانك سبحانك ما اعظم شأنك و اقهر سلطانك انت الذي قدرت
كل شيء تقديرا و يسرت كل شيء تيسيرا و دبرت ما دونك تدبيرا و انا عبدك و في قبضتك
ناصيتي بيدك لا امر لي مع امرك ماض في حكمك عدل في قضاؤك و لا قوة لي على الخروج من
سلطانك و لا استطيع مجاوزة قدرتك و لا انال ما عندك الا بطاعتك و بفضل رحمتك
فصل على محمد و آله و انطقني بالهدى و الهمني التقوى و وفقني للتي هي ازكى و استعملني بالطريقة
المثلى و اجعلني ممن [illegible] و هب لي [illegible] قلبي بمحبتك و اعلاء طاعتك و اجره
في حب السبيل اليك و هب لي قوة احتمل بها جميع مرضاتك انك على ذلك
قدير و بالاجابة جدير آمين آمين و الصلوة على محمد و آله اجمعين اما بعد اين
رساله ايست در تحقيق حال افعال عباد مشتمل بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه مقدمه
مخفی نماند که باطل بودن جبر و تفویض و حق بودن امر بین الامرین از ضروریات مذهب
اهل البیت علیهم السلام است و شهرت انتساب آن بایشان در مرتبه شهرت
وجوب صلوة و زکوة است باسلام که شک و شبهه را در آن بهیچ وجه راه نیست پس کسی که
مستبصر شده بحقیت ایشان و بمضمون روایات و ادعیه هدایت مثل اهلبیت ایمان آورده
دیگر محتاج نیست بآنکه نظر در شبهات مخالفان نماید و نقض و تفصیل اقامت کند
بر غلط بودن آنها بلکه همین قدر کافیست که گوید جمیع متمسکات جبریه و تفویضیه مشوبه
و مغالطه است و نتایج آنها همه باطل بدلیل آنکه ائمه معصومین علیهم السلام که مبرا
از کذب و غلط مبرا اند قایلند ببطلان آنها و حقیت واسطه که امر بین الامرین است از اذعان
آنکه جبر و تفویض که باطل باید دانست کدام است و از آن تبری نمود [illegible]
که آنچه واقع و نفس الامر است [illegible] از حد تفویض بیرون آمده و بحد جبر نرسیده [illegible]
ائمه معصومین علیهم السلام بحسب مصلحت و اقتضاء مقام تعبیرات مختلفه در باب جبر و تفویض
فرموده اند طریق صواب آنست که متبع و تعقل آن طلب کند شطری از محتوای مضامین شریفه

[illegible]

آیات محکمات و ادعیه جلیله صادره از منبع وحی که همه بتواتر رسیده اند مثل زبور آل محمد یعنی
صحیفه کامله و مانند آن چه از شتات احکام ائمه هدی علیهم السلام بحفظ و صحابت آن
از نامحرمان و ولستن ایشان اسرار از علوم مخزونه غیر معلوم و مستفیض است معنی را که در نظر
آن مندرج است معتقد ایشان بخصوص آن تصریح مینموده اند و بر وجه تقیه و توریه از متکلمین اشاعره
و معتزله و در این ابواب مخاصمات و تکفیر و تضلیل یکدیگر میکنند اند و بر وجه اجمال و در هم پیچیدن
مطلب و عدم تصریح تحقیق بسبب ضعف سایل و مستمع و اراده اند و همچنین طلب کند
از احادیث معتبره که بسبب تطابق با مضامین آیات محکمات و مطابقت با ادعیه جلیله
و لفظ ظهور با مقتضای عقول صحیحه از حد آحاد در گذشته و احتمال کذب و افترا منتفی و مثل آنکه
و استفاده از کلام حضرت صادق علیه السلام در وقتی که بمن رسیده شد که آیا میان جبر و قدر منزله هست
فرمود اوسع ما بین السماء و الارض و التی بینهما لا یعلمها الا العالم او من علمها ایاه العالم انتهی
اگر کسی تتبع آثار اهل بیت تمام کند حق تتبع با استقامت سلیقه انصاف قریحه و قوت عقل
البته تفصیل آن معرفت بکمال و بسط تمیز خواهد شد و این منزوی زاویه خمول تحصن
بمن رحمة من جعل الله له و وحده و الیه افتقاره و حده حیف از برکات تتبع آثار ایشان بهره از آن
یافته بموجب آیه کریمه و اما بنعمة ربک فحدث اول اثر اسبیل اسعی می نماید و شاید بیان
هر کسی نماید مفوضه و جبریه بسوی احادیث جبر و تفویض ناظر بایشان است و این المقدمه
رساله بی سازد و ثالث دو سه مقاله ایراد میکند آیات و احادیث و ادعیه بسوی مشافهه
جبر و تفویض اند و شواهد آنچه در شرح احوال امر بین الامرین گفته خواهد شد و من الله العصمة
عن الخطاء بدان وفقک الله که تحصیل معنی امر بین الامرین و جبر ما بین احوال عالمیان بعد بیر
حضرت المنان بر آنست بعض آنچه از ایشان و بر ایشان واقع میشود چنان نیست که
وقوع و لا وقوعش مساوی باشد و وقوع اتفاق افتاده یا بوقوع لازم باشد من حیث انها
ذات و نقیضش نیست بالذات امکان ذاتی نداشته باشد بلکه هر واقع اختیار از آن او اختیاری
او غیر ما بر آن بوده و وقعت لازم الوقوع است تا آنکه جهت اقتضاء الحکمة الالهیه و مشیته العلیم
الحکیم و تقدیر العزیز القدیر عظمت شانه و سطع برهانه و لیعلم این کلام بحسب گنجایش این رساله
موقوفست بر معرفت اسباب که در ضرورت بلفظ هیچ سلب جمیع آنها که من شرطه لیس لکریم

فی الجاء الشعوب

از جمله معانی حاضره اند این در اصل و بهره از تمیز دارد معنی است چه در لفظ فرس لفظ چیز دارد لغت
عرب لفظ شیء جهة ادای آن استعمال میکنند و در این هیچ خصوصیتی معتبر نیست سوای اطلاق جهت
اشاره بر مثل لفظ آن و لیس اطلاق مذکوره صادق است حمل ثبوت بهما و کذلک است
سلب مطلق بمثل لفظ هیچ از آن و منشأ این اطلاق حیثیت اگر مجرد نفس ذات شیء باشد
این شیء ثابت است ازلا و ابدا ثبوت خارجی چنانکه حضرت قدیم بالذات و اگر
غیر فعل باشد در خارج ثابت است ثبوت مستقر چنانکه اشخاص اعیان یا غیر مستقر چنانکه
انواع حرکات ایشان مثل کتابت و غیر آن و اگر فعل غیر باشد و در ظرف ذهن و
خیال ثابت است در این ظرف [illegible] و ذهن بر سبیل تجوز امداد ثابت خارج
و ذهن معلوم است و این دو نحو از ثبوت [illegible] اشتباه [illegible] نیست و اگر [illegible]
منافیه باشد بسبب عدم التصور طرفین حکم است [illegible] از قبیل ثبوت ذهنی جهت
جعل و اختراع و وهم [illegible] داخل است مثل انیاب اغوال و قسم دیگر هست [illegible]
امر خارجیت بمنزله نقش [illegible] نقاش از چیزی [illegible] الطف
از ثبوت ذهنی ثبوتیست [illegible] ثبوت نفس الامری [illegible] مثل [illegible] و
اصلیت و التقدیم و تأخیریت [illegible] میان امکان و وجوب [illegible] بغیر وجود [illegible]
و لهذا اگر کسی گوید وجب [illegible] بعلته فی ممکن فوجد عقل اینرا غلط میداند بخلاف
آنکه امکن [illegible] تقدم [illegible] و ظاهر است [illegible] امکان ممکن امری ثابت در خارج [illegible]
او بر وجوب و وجود [illegible] مع هذا الحکم [illegible] حقیقت [illegible] و جعل و اختراع و وهم [illegible]
در آن دخالت نیست و ظهور [illegible] عقل [illegible] معهودات [illegible] هست [illegible] موجودات
خارجیه بثبوت [illegible] و قسمی دیگر از ثبوت هست که الطف و ارق و اجل [illegible]
از آنکه غیر ذات احدیت تعالی و تقدس [illegible] معرفت توانند [illegible] ثبوتست که [illegible]
ثبوت جمیع ما کان و ما یکون [illegible] الوحدة التفصیل التام
فی عین الوحدة [illegible] معلوم حضرت اوست و غایت آنچه در این امر باب
بعبارت در آید آنست که گوییم از باب احاطه قدرتست بمقدورات و اشتمال علم
بر معلومات آنچه میگوییم همه تقریب است [illegible] تقریب [illegible] [illegible]

[illegible]

بالعرض

فحول حق شناس جمله [illegible] هست و قیاس ٭ ده چه نکو گفت ٭ دانا حکیم ٭ از پس [illegible]
قدوس قدیم ٭ [illegible] بیرون از فکر و قال و قیل ٭ خاک بر فرق [illegible] ٭ و میان این نابتات و
ثابتات [illegible] متکلمین از متکلمین است [illegible] منفیست [illegible] ذات
اقدس سبحانه [illegible] ثابت خارجی قدیم [illegible] نسبت [illegible] تمیز و [illegible] اشاره [illegible] و
آنست و [illegible] حقیقت حقه سلب مطلق بلفظ هیچ [illegible] وارد [illegible] نمیتوانند [illegible] ثابتات
متکلمین [illegible] نفس ذات [illegible] اطلاقات مذکوره است با آنکه [illegible] موجود نیستند ٭
در حقیقت حقه نیز [illegible] تمیز [illegible] ثابتات [illegible] ذات
اقدس متصور نیست [illegible] ثابتات و همه متکلمین اگر [illegible] کمال قدیم [illegible] باشند ایضا [illegible]
[illegible] تمیز و [illegible] اشاره [illegible] سلب مطلق بلفظ هیچ [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] کافه عقول [illegible] نفس الامر [illegible]
[illegible] نفس الامر ذهنی یا خارجی و نفس الامر ذهنی فرع نفس الامر خارجی و نفس
الامر خارجیت و نفس الامر خارجی مستقل نیست [illegible]
مستند است [illegible] موقوف علیه [illegible] پس [illegible]
حقیقت حقه بالذات است و [illegible] حقیقت حقه بالذات
[illegible] قوة و امکان [illegible] عالم بالذات و قادر بالذات
[illegible] بالذات [illegible] بالذات و مع ذلک [illegible] عالم
[illegible] اتقان [illegible]
[illegible] کمال قدرت و علم او [illegible] قدرت
و علم او [illegible] ذات اوست [illegible] آنچه عقل [illegible] قدرت و علم میداند [illegible] حضرت
او [illegible] نفس ذات اقدس است پس او [illegible] قدرت عین علم و علمیت عین
قدرت پس عالم [illegible] قدرت [illegible] مفهوم قدرت [illegible]
امکان [illegible] از علم [illegible] قدرت [illegible] سایر ممکنات
[illegible] خواص ذاتیه و صفات اضافیه [illegible] وجوه [illegible]
پس قبل از علم عالم [illegible] انواع ایجاد میتواند [illegible] بهر نوع [illegible] در ضمن [illegible]

مثلا هر فرد از چند قسم ازین اقسام در مرتبه خاصی است و همچنین عالم نیز بلکه ایجاد کدام نوع در ضمن
چه فرد از افراد و ایجاد کدام صنف از صنوف آن کدام هر کدام بنحو حسن و خیر بود آنکه صاحب مستحق
ایجاد باشد و ادخالش در سلسله وجود خالی از حسن نباشد و همچنین عالم بود که از جمله انواع مختلفه
مقرونه از قدرت کامله نوعی است که اختیار فضل او است یا لازم فضل انسان نوع انسان و عالم
بود که از هر فردی از افراد این نوع با هر حالتی و شأنی و شئونات اضافیه و غیر اضافیه
چه جهت رغبت میاید و هر یک را مرتبه وجود علمی بلسان هر استعدادی از استعدادات
ممکنه حق و هر جهت از آن اختیارات بالقوه حق لفعلیت استعدادات بالفعل حق شوند
تیسیر شرایط کدام فعل از آن در حق الله طلاق مستلزم حق نماینده و ایجاد کدام مستلزم حسن تیسیر حق
اغیریت آنکه پس لکجب ان علم نحو خاص از اسرار عالم و عالمیان و تدبیر مخصوص بکار
عالم کذبت و هر یک از اعمالیکه اختیار کرده در کار بود عین تحقق تدبیر از نابود و از هست
پس خلاف آن ممتنع بگوید و عالم بران نهج جاری شد که او اجرا کند چه اختیار بات وجه غیر
انتها یعنی عالم بان وجه موجه و جمله عالم بران نهج جاری شد که حق چه قیوم و عالم است و حکیم
قادر و عادل و ودود رحیم عالم السر اعالم الاخفی مطلع تر بحال عالم از عالم منکشف نزد او بغیر
نزاع فاقد الخیر و قابل الاتساع بهر مجبر از اشکال نحو ملکه تعیین سر از نقش دیگر عالم که کون
بران نهج کذرهست حقیقه کون بان ستون هر حالت از این مسلک بغیر آن راه نه کسی
مجال عذر کند رقم او ان او اکبر باید از علم ممکن بود نباید دات عین تمام این باشد مملکت
الهی همچنین باشد وه چه زیبا و بهار و جمال وه چه سلطان چه کبریا چه جلال تجدد هر که را جهت
از مرتبه وجود علمی بمرتبه وجود عینی در آورد از روی حکمت و تدبیر و اندازه و تقدیر و بعید نیست
که اشاره باین باشد قول الله تعالی وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وانا نقله
از خواص ذاتیه شیء بود جهت رب متعاقبه بر تقدیرات مختلفه عین عالم شدن از روی
طمع و رغبت بایقاع فعل منفرد برای غرض مشعر بر تقدیر عروض حالت خاص با یقاع ضد آن
فعل یا بجز آیستادن از آن فعل بر تقدیر عروض حالت دیگر هر یک از آن نزاع هست خصوص
وابا ایراد حالت وحشت بروز اختیارات از خیارات ذاتیه او بود و بعد از تحقق اختیار اگر فعل
مختار موافق تدبیر بود و قبل از بخار قلم در باره عالمیان که بتیسیر اسباب و شرایط و رفع موانع
وعوائق

و عوائق عقلیه و عادیه او را مستطیع او کرد باید یعنی از مرتبه فاعلیت بالقوه بمرتبه فاعلیت بالفعل
رسید و الا بتبدیل آن حالت اراده بحالت دیگر که مثبت و بروز اختیار است بنقیض یا ضد اختیار
سابق او را از اختیار سابق صرف نمود و یا بعدم تیسیر بعض از شروط و اسباب متوقف علیه او را از اسباب
بالنفس کفایت نمود و برای اولی الالباب ظاهر ساخت که غرض از ایراد حالت اولی اختیار نبوده بلکه
غرض ابراز اختیار بود تبدیل بعد از وجود آن و تکوین نبود تا در یوم تبلی السرائر اعلای او را باب منع و عطا
و از عالم السر و الخفیات با شخص واقع شده راه عرفت نبات و در هم حیف و میل نمایند و
محتاج باستفسار علم الهی در منع و اعطا نشوند چنانکه ملائکه استفسار نمودند او روقت در جناب
اقدس عز شأنه انی جاعل فی الارض خلیفه و گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء
و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک محصل الکلام ان خالق العالم تعالی شأنه قدیر علیم منه لا یخفی شیء
عالم لا یعزب عنه شیء فلیس علمه و قدرته غیره ولا عالمیته من جهة الاشیاء بل هی جلت ذاته اشیاء
متمایزة ذات خواص و لوازم مستغنیة عن الله تعالی فی کونها ایاها بل انما عالمیته تعالی من جهة
نفسه المقدسة یعنی من جهة قدرته الکاملة التی یعلم منها المقدورات الغیر المتناهیة و اعتبر ذلک
تحدیک بمقدورات اذا التفت الیها ان قدرتک التی هی ظل القدرة الحقیقیة الرفیعة لم ترتب
بتفیع مع انک لا تدری بذلک الا التفات الا ظاهرها دون حقیقتها و کنهها فی ظنک
بمن هو عالم بکنه القدرة الحقیقیة التی هی عینه من غیر شائبة تمیز و تغایر معلومات
التفصیلیة هی مقدوراته و شئوناته انها قد تعینت تعینا علمیا متقدما عن ان یبلغه عقل
او یقرب منه وهم و انما تعینت بالعلم بالقدرة الکاملة التی یعلمه تعالی بذاته التی هی عین
قدرته و علمه و ما وجد من تلک المقدورات من اول الدهر الی الان ان تعینت بهذا النحو من
التعین هی الذی یستغرب اللغویون الوجود و ما یرادفه انما هی رشحة تترشح من
تلاطم ذلک البحر الزاخر بتقضاء مبدعه الحکیم القادر و الواقع مافی الارض من شجرة اقلام و البحر
یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ازل از کس علم چه در بیان این نه اندیشی
ملک چه اجرهاست این حاصل کلام آنکه حضرت اله تعالی از معلومات مقدورات غیر متناهیه
خود آنقدر را خواست ایجاد کند و از حادثات ممکنه العروض آنچه خواست در هر وقت که خواست
بر هر که خواست داد سلطنت اختیار را بآنکه در شان آن اشیا بود و بآن حالات از قوة

بفعل می‌آورند از تعیین علمی بتعیین وجودی آید و بعد از آن بتوجیه و تیسیر شرایط و اسباب موقوف علیه الفعل
هر که سلطان است مستقل نمی‌گرداند بر آنچه خواست بلکه مختار کمال بر احوال عالم بتقدیر و تدبیر خالق است کما قال
عز شأنه بیان آن که اختیار نیست مر جناب او را قبل از وجود عالم بتعیین نموده و قضا نموده خواه افعال اختیاریه
عباد و خواه اسباب اجزاء عالم و هر یک از آن بتعیین و تیسیر اسباب منتسب می‌شود و اسباب
بر اسباب مترتب می‌گردد [illegible] که از جناب الله تعالی بر افعال اختیاریه عبد
منتسب می‌شود [illegible] از شروط و اسباب حصول مر المقصود است که فاعلیت در مرتبه تعیین علمی
عبارت [illegible] که اسباب [illegible] علم الله تعالی [illegible] توجیه و تیسیر آنرا [illegible] و هیچ یک
از فاعلین تعیینی نمی‌کنند در این نشأة از طرفین فعل و ترک و متحقق نمی‌سازد الا آنرا
[illegible] که علم اختیاری [illegible] اسباب تحقق آنرا [illegible] و حکمت کامله [illegible]
ان [illegible] توفیق و خذلان توجیه و تیسیر اسباب تحقق آنست و [illegible] از جمیع
امور مطلق العنان [illegible] و [illegible] معصیت توفیق و خذلان [illegible] و
اراده از عبد و تعیین وجودی [illegible] در ازل تعیین علمی [illegible] اراده جناب
اقدس [illegible] موافق تدبیر [illegible] تحقق می‌پذیرد و
مشیت و قضا و قدر حکیم [illegible] تعلق گرفته [illegible] الا ان [illegible]
کلمه [illegible] در این باب [illegible] ذوات [illegible] تعیین است علمی و وجودی تعیین علمی [illegible] است
از قدرت کامله که ذات اقدس است [illegible] علم است بوجود و تعیین و وجودی [illegible]
[illegible] تعبیر [illegible] و هیچ یک از جهت [illegible] فعل و
تعیین است علمی و وجودی و اول [illegible] شرطیه [illegible] در علم الهی [illegible]
که اگر [illegible] ذات [illegible]
به [illegible] المختار [illegible] بفعل [illegible]
[illegible] الامر [illegible]
مالک الملک [illegible] عدل [illegible] و از دلیل [illegible] شرح داده
شد [illegible] عقلیه و [illegible] نقلیه و [illegible] عقول سلیمه معلوم و متیقن شده
که الله تعالی عالم است در ازل بآنکه زید از فلان ساعت فلان روز از فلان شهر

از فلان

و ثق صدق ح

از فلان عمل در باب فلان تکلیف اختیاری اطاعت می‌کند و می‌تواند بفعل می‌آورد پس [illegible]
زید در آن وقت لازم [illegible] باشد و همچنین وقوع آن تکلیف و اختیار او اطاعت [illegible] و قدرت
او بر این اطاعت و تمام [illegible] جمیع ما یتوقف علیه آن اطاعت و ظاهر است [illegible] این لزوم
ناشی از ذات زید نیست و ناشی از [illegible] است مبداء عالم [illegible] نیز نیست بل بانه [illegible] متفرد
[illegible] و حکمت و مشیت و اراده و [illegible] در باره [illegible] اوطیر [illegible]
[illegible] شرح داده شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] معلوم و متیقن است [illegible] کیف ما اتفق نیست بلکه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
وجعل لکل [illegible] و [illegible] ناقص و [illegible]
[illegible] له فی الحیوة [illegible]
عمره [illegible] در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
چنانکه در توحید ابن بابویه منقول است و العلم [illegible] ان المرء [illegible] حیلته
[illegible] الحکیم [illegible] تمام آن [illegible]
شده [illegible] فلان [illegible] عمرو فلان [illegible] نقصان است [illegible]
تقدیر و تعیین [illegible] در باره نفوس [illegible] و اختیار
[illegible] در باره [illegible] وقوع است
پس جمیع حرکات و سکنات اختیاریه و غیر اختیاریه [illegible] و تقدیر علیم قدیر [illegible]
و [illegible] وقوع ممکنات [illegible] و تعیین [illegible]
شده [illegible] لزوم و [illegible] علم و قدرت [illegible]
[illegible] و تدبیر و مشیت و تقدیر اول و ثانی [illegible] است [illegible] قاطعه [illegible]
آنچه شرح داده شد [illegible] جبر و تفویض [illegible]
ان [illegible] قدرت بر فعل و ترک [illegible] موقوف علیه فعل [illegible]
[illegible] و اراده و
[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible]

و آن جهت را از خود بفعل آید بمختار تحقق پذیرد پس معاملهٔ که با رعایا میکنند از اعلام ایشان بر طبق
سخط خود و وعده و وعید و تخلیهٔ ایشان تا روز محاسبه و مجازات از راه انصاف تا ایشان
از انچه حق سلطنت و پادشاهی است و در معامله ملکانه چنین اقرب مقدور است که حق سلطنت
بجا آورده اند لهذا بر ایشان تحکیم نیست ملکه از عدل ایشان شمرده میشود آنانکه
قادر بسلطنت و پادشاهی اند ایشان است نمی بینی که اگر ملکی تدبیرش بران قرار گرفته باشد
که از فرزندان خود سلطنت جهته ولایت عهد خود بر گزیند و اسباب آن بقدر از خزانه و کلاه و کمر
و قصر و بارگاه جهته او مهیا سازد و برادرانش را بر انقیاد و اطاعت او وعده و بر عصیان وعید
نماید و بر این قرار گذارد که سلطان در میان ایشان و در کذا لیس هیچ از ایشان اختیار قتل او نموده
بقتل رسانند آخر نه تدبیرات ملکی باطل میگردانند و هر چند ملک او را بعقوبات شدیده قصاص
کند آن نقض باطل شدن تدبیر او است بهیچ چیز منجبر نشود و حضرت رب الارباب و ملک
الملوک سبحانه و تعالی منزه و متعالیست از آنکه نقص و نقض در حوالی قدرت او توانند گشت و احاطهٔ علمش
منزه است از آنکه مکنونات در ذوات از آن بیرون افتاده باشند کیف و هر چه از اقسام
غیب و شهادت همه آثار قدرت او است الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر بلکه
پیش از بنای عالم در حکمت و تدبیر او مقرر شده است اشخاص این انواع که متعاقب بتعیین
علم شده اند چند شخص بتعیین در جهت پیدا شوند و کدام یک از کدام یک تولد یابند و مدت
عمر هر کدام چه باشد و بدین منوال امر در سیر حرکات از مدارس و مشایخ و منازل و غیره
همچنین معلوم است که هر یک بر فرض اقتران بکمال کذا فلان جهت را میکند و بر فرض قرآن
بکمال کذا فلان جهت را پس وقوع هر جهت را مختار براه مقرر و محقق تدبیر خود دیده مشیت
و اراده ان کرده است در وضع عالم با اجزا بر طبق ان نمود و هر جهتی را براه ساخت و مشابه با تدبیر خود
مشیت ان کرده و ترجیح و تیسیر اسباب و ما یتوقف علیه الاثر نموده مثلا تدبیر کرده که نطفهٔ
زید را بنکاح عمرو باشد و بر حسب آن مدت معلوم و مقدار طعام و شراب روزی او
و حقیقت و خالد از صلب او پیدا آید و معلوم است که اگر عمرو را حالت ثروت و غیره
و در آن شهر که زید می باشد سبب اختیار قتل زید خواهد که دادن
نقض تدبیر مذکور است و اگر حالت فقر و فاقه خواهد که محقق تدبیر

اراده و چنین کند چارها باشد دیگر عادات منتظره در فعلیت دادن مراد و محتاج بشرطی نیست سوار
نقاب خوف و نقارهٔ طرف فعل و ترک نیست والله هنوز قادر نباشد پس الله تعالی فعل و ترک را
با و تفویض نمود و در تمام تحقق هر یکی را ابداً اراده مانع عارض نشده زوال حیوة و زوال
سلامت عضو و تمکین از اراده قادر باشد مستقلا چنین در امور تکلیفیه مرضیات و مبغوضات
با انچه باراده او هر یک مقرر است از ثواب و عقاب بواسطهٔ عقل ایشان با وی اعلام نموده با وجود تفویض
حجت بر او تمام پس جبریان جاهل و اختیاریه در عالم برونق تدبیر مخلوق است نه خالق و جناب
اقدس را بعد از هدایات عامه از ارسال رسل و انزال کتب و اعطاء عقل و تکلیفات
دیگر دخلی نیست و مکلفین در طاعات و معاصی مطلق العنان اند تا در یوم الجزاء محاسبهٔ ایشان شود
و هر کس برونق عمل خود مجزی گردد و زعم ایشان است وصف الله تعالی باین عقیده صورت
می بندد که غیر و این توهم قیاس غایب بر شاهد است چه دیده اند که اگر ملکی با رعایا
خود چنین معامله کند که رضا و سخط خود را با ایشان اعلام کند و بر اختیار رضا وعده انعام و بر اختیار
سخط وعید ایلام نماید و معادی جهت محاسبه و مجازات قرار دهد و دیگر دست از ایشان
بر دارد و ایشان را مخلی بطبع واگذارد و تفویض امر ایشان نماید تا هر یکسو اختیار نمایند و روز
جزا بسزای آن رسند از ارباب عقول ایشان را از اهل عدل می شمارند و چنین تفویض را موجب خروج
از سلطنت نمیدانند پس جناب اقدس را سبحانه و تعالی بر ملوک دنیا قیاس کرده میگویند که اگر
حضرت او با عباد چنین معامله کند موصوف بعدل خواهد شد و بر اهل
بصیرت مخفی نیست که این قیاس مع الفارق است زیرا که ملوک دنیا را القدرت حکمت
نیست که توانند تدبیر امور رعایا و جزئیات احوال ایشان کنند که از شوائب نقص معرا
و از خطا و غلط مأمون باشد و بر خواطر ایشان مطلع نیستند چه جا که مکنون در ذوات ایشان
مکنون است و هنوز در ذهن خطور نکرده بروز مشروط است بورود حالتی در قبضه
مشیت پادشاه نیست الله طالق است پس قبل از فعل عیان شد که فلان ذات را با فلان و وقوع
حالت چه اختیار است و با فلان حالت دیگر چه اختیار و کدام حالت نسبت بفلان شخص
باعتبار خصوصیات مزاجیه و غیر مزاجیه و منشأ انبعاث و بروز فلان اختیار است
که ناقض تدبیر مملکت است تا با عدم آن شخص یا بعدم اقتدار او یا بصرف الحالت ازو نگذارند

که

مذکور است و مکروهات فقره فقره بدین مختصر ممتنع است نظر بحکمت کامله بعض تعلقات نه که
او را غرض که اند و با جمعی اقرار کند بر قتل زید و تکف از این عزم بنمود وقف عبد قتل و ترک
قتل و سعی اختیار برای او واجب کند و از تمام اختیار و تحصیل است بر و زیرا اعتنا ربوبیت او
کند لکن چه این معرض بتفصیل تمهید مذکور است و اجراء حضرت جناب اقدس از سلطنت بر
امضاء آن هر چند هر چند مجبرا و عبید بر قتل زید نکه باشند و در عقاب معذب اند
معذرت سازد و از این جهت است حضرت شانه بهی علیهم السلام در باب مطوقه
فرموده اند که قوم ارادوا ان یصفوا الله بعدله فاخرجوه من سلطانه پس بر کم معترف باید
شمول علم الله تعالی بجمیع ممکنات شد و تقدیم آن علم بر بناء عالم لدیه معترف خواهد
بود با آنکه علم بتفسیر و تقدیر نباشند [illegible] و احوال خلق بر نهج
خاص باشند و از این در محکمند پس تفویض [illegible] عدم اراده [illegible] للعباد
که باطل و غیر واقع اند و معترف نماید با آنکه هیچ ذاتی و صفتی و هیچ فرض و
سعل [illegible] و اذان پادشاه [illegible] قدم در ملک [illegible] نیارد گذاشت
و بید قدرت هیچ قادر [illegible] امداد نقش اختیار بر لوح ضمیر
نتواند گذاشت فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون صدوق
قدس سره در کتاب توحید روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین [illegible] از کسی پرسید
اخبرنی خلق الله العباد کما شاء او کما شاؤا فقال کما شاء فقال فخلق الله العباد
لما شاء او لما شاؤا فقال لما شاء فقال یأتونه یوم القیمة کما شاء او کما شاؤا فقال
یأتونه کما شاء فقال قم فلیس الیک من المشیة شیء و در این مقام شبهه ایست
و آن چنان است که مشرک [illegible] با ایراد حالتی اختیار شرک میکند اگر با ایراد هیچ
حالتی از حالات دیگر اختیار ایمان نمیکند هر چند تقدیر [illegible] صحیح است بعلت
آنکه باختیار [illegible] و ایراد آن حالت [illegible] بلکه شرط [illegible]
اختیاریست [illegible] در ذات [illegible] فایده در ایجاد او نیست [illegible]
نه و اگر با ایراد حالتی دیگر اختیار ایمان میکند پس قادر غفور رؤف رحیم چرا آن
حالت بروی وارد نساخت [illegible] از عذاب الیم و بنعیم ابدی [illegible]

مشوبه

رد شبهة مع جوابها

وجواب

وجواب آنست که سؤال است از سر قضا و قدر و آن از بحار عمیق و طرق غیبت مظلم است
از آن منهی عنه است عقلا و شرعا تا اعتقاد بواسطه آنکه احاطه حکمتهای الله تعالی بجزئیات [illegible]
[illegible] و انبیا و مرسلین [illegible] مطلع نیست [illegible] و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا [illegible]
و مصلحت [illegible] حکم عقل است و لما نقلا بواسطه ورود احادیث بسیار در نهی از آن
این بود شرح حال مقال مفوضه [illegible] اما مجبره پس ایشان آنند که انکار اختیار کنند و گویند
آنکه در ظاهر باسم فاعل موسوم است [illegible] پس [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] گفته این دانست [illegible]
و ظلم [illegible] چه ظلم تصرف در ملک غیر است بخلاف
رضای او [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible] و تقدیم فاعل آن [illegible] پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

المجبرة

الکاسب

و تخلیه

رسم کرده اند و چون بطلان آن بیانات در این راه و گمرهان بارگاه اله تعالی شأنه منقح شده مستغنی شده ایم
از بیان بودن آنها ان وجوه و نقد بیان آن و الحمد لله رب العالمین مقاله اولی در ذکر قدری
از آیات محکمات است اظهر قرینه بر بطلان جبر و تفویض شده و بر اهل بصیرت ظاهر
ساختن حال امر بین الامرین ع بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین اولا اسناد عبادت
به بندگی و ثانیا تعقیب نمودن آن نزاع از حضرت او استعانت و امداد طلبیدن و این
هر دو نص است بر بطلان مذهب جبریه که نفی تکوین افعال از عباد میکنند هر چند بعضی
از ایشان کسب بمعنی قدرت غیر مؤثره قائل شده اند و وجه دلالت فقره اولی یعنی
ایاک نعبد بر بطلان جبر ظاهر است و اما فقره ثانیه وجهش آنست که استعانت
در عادت شخص مستقل میشود که خود هر گونه کاری کند و لیکن بستاند قوتش مددی از غیر
طلبد مثل اعطاء الت یا تشدید قوت تشبیه عاجز و اگر کسی استعانت از غیر جوید
باین طریق که طلب کند ضم قوت او با مر قوت شخص ایضا تکوین فعل با و منسوب است
نه بشخص بر وجه اشتراک و این احتمال در آیه کریمه با آنکه محال است چنانکه براهین
عقلیه و نقلیه بران قائم است ایضا مبطل مذهب جبریه است چه ایشان عبد را
بالکلیه در تکوین فعل بیدخل میدانند بلکه جنبش رونده است ادراک نیز منکرند پس
استعانت که بنص قرآن ثابت است بمذهب جبریه بهیچ وجه معقول نیست پس
مذهب ایشان باطل باشد و در عبارت شریفه نستعین اشاره بر بطلان تفویض
نیز هست چه در فقره نعبد چنین مینماید نفی جبر شده تو هم میشد امر بر وجه تفویض
باشد بواسطه آنکه جمعی غالب کسی نفی امر بین الامرین بواسطه راه نبرده اند از نفی
جبر اثبات تفویض گمان میبرند پس تعقیب کرده الله تعالی نعبد را بنستعین
گویا چنانکه میفرماید بندگان که در شأن شما است عبادت کردن باید که عبودت
خود را معتبر نسازید و عجز مستحق عبادت نیست و باید از اوی استعانت خواست

چند ایه

چند ایه که محتاج باعانت و امداد من دانید چه هیچ نفع و ضرر که از کسی متحقق نتواند شد
مگر بتوفیق یا خذلان من اهدنا یعنی راه نما هر یک از ایشان که بآن سرور میکند اجتناب از کج
در روات او ممکن است و بتوجیه و تهیه شرایط تحقق چنانکه راغبی تهیه ما یتوصل به
الیه و رفع ما یتوقف علیه من العوائق العقلیه دال است پس آنچه مفوضه میگویند که بعد
از اقدار بر طرفین و اعطاء عقل من طرف تکلیف ارسال رسل و انزال کتب هیچ مدخل
من رسول باتفویض همه باطل باشد و عبارت شریفه اهدنا نص قاطع است بر بطلان تفویض
چه ظاهر است که این تعلیم است بکسانی که هدایت بمعنی اراءه طریق بایشان
رسیده و معرفت بر رسل و ما ارسل الله اند پس مقصود تعلیم طلب هدایت بمعنی ایصال
بمطلوب باشد بمعنی توفیق سابق مذکور شد الهدنا بر هر مکلف در هر شب و روزی بر
هر نمازی چند نوبت استدعا لازم شده و وجه صراط مستقیم با آنکه صراط کسانی است
که الله تعالی بر ایشان انعام کرده نه کسانی که بعلت شرارت ذاتیه مغضوب درگاه اویند
و بسبب جهالت و ضلالت مغضوب علیهم از راه کم کرده اند ایضا نص صریح
بر بطلان تفویض چه صریحست که بهدایت عامه اکتفا نشده بلکه بموجب اقتضای علم و
حکمت کامله نسبت ببعضی توفیق و نسبت ببعضی خذلان و فوقیت و خذلان
نیز بحسب استحقاق ذاتی متفاوت است و لهذا جمعی بمغضوب علیهم موسوم شده اند
و جمعی بضالین ایضا در سوره اعراف من یهد الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون
صریحست در آنکه بهدایت عامه اکتفا نشده چنانکه زعم مفوضه است و مراد بهدایت
درین آیه کریمه ایصال بمطلوبست یعنی توفیق که سابقا شرح کرده آمد و مراد باضلال
خذلان است که بمعنی توفیق است ایضا در سوره اعراف والذین امنوا و عملوا الصالحات
لا نکلف نفسا الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و نزعنا ما فی صدورهم
من غل تجری من تحتهم الانهار و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون بعضی از فقرات شریفه
صریحست در نفی جبر و بعضی در نفی تفویض و از مجموع مرکب مستفاد میشود حقیقت
امر بین الامرین ایضا در سوره اعراف فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام

یعوق ۴

ومن یرد الله ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس
علی الذین لا یؤمنون صریحست در آنکه بهدایات عامه اکتفا نشده چنانکه مفوضه
میگویند و معنی شرح صدر و تضییق صدر تحقیق شد [illegible] صاحب دل [illegible]
و احاطه نموده در آنچه در مقدمه ذکر کردیم ایضا در سوره انعام والذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم
فی الظلمات من یشإ الله یضلله و من یشأ یجعله علی صراط مستقیم صریحست در آنکه
بهدایات عامه اکتفا نشده ایضا در سوره ابراهیم و ما ارسلنا من رسول الا بلسان
قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم صریحست در آنکه
الله عز و جل بمجرد ارسال رسل و تبیین حق و باطل اکتفا ننموده بلکه آن از مقدمات
هدایتست نسبت بجمعی که الله تعالی هدایت ایشان [illegible] و [illegible] الله تعالی عبد را
در ضلالت [illegible] بروی [illegible] اختیار [illegible] کفر و
معصیت [illegible] شرایط تحقیق [illegible] عبارت شریفه و هو
العزیز [illegible] بر آنکه [illegible] معصیت [illegible]
اعنی آن معصیت [illegible] و تحقیق [illegible]
در باب آن معصیت فعلیت [illegible] و معصیت [illegible] پس از طرف
طاعت و عبادت شریفه الحکیم [illegible] است بر آنکه مشیة الله تعالی [illegible] از روی طبع [illegible]
بلکه [illegible] مبتنی بر حکمت و علم [illegible] و وقوع [illegible]
ایضا در سوره قصص و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
و تعالی عما یشرکون و ربک یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون [illegible] عطف [illegible] بر یخلق بقرینه
ما کان لهم الخیرة [illegible] از تقدیم [illegible] از این راه است که چون
اختیار [illegible] و حالت [illegible] بدست الله تعالی
پس در حقیقت آنچه از ایشان وقوع می پذیرد اختیار [illegible] الله تعالی است نه اختیار
که ایشان [illegible] مالک فعلیت اختیار [illegible] نیست [illegible]
هر فردی از افراد [illegible] نوع انسان [illegible] چه اختیار از ذات او
بروز میکند و حصر [illegible] بعموم لفظ ما است [illegible] مشیت [illegible]

یعنی

یعنی [illegible] خلق میکند آنچه [illegible] میخواهد و [illegible] صریحست [illegible]
[illegible] است که الله تعالی [illegible] مشیت غیر ایشان [illegible]
در جمله [illegible] داخل [illegible] کننده [illegible] آنکه مشیت غیر ایشان
تابع مشیة الله تعالی است [illegible] تحقیق [illegible] متوقف علیه است و از جمله
متوقف علیه در افعال اختیاری فعلیت اختیار فاعل است [illegible] آن بدست
الله تعالی است [illegible] اسباب [illegible] ظاهره و خفیه است [illegible] تحقیق
جمیع است و ظاهر است که کل [illegible] الله تعالی است [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] الله آنچه الله تعالی خواسته [illegible] او تعالی [illegible] هر چه
خواسته و فعلیت [illegible] معلق [illegible] در عباد [illegible]
[illegible] در عبارت شریفه [illegible] الله [illegible]
بطلان مفوضه در تحقیق هر چند [illegible] و در حدیث نیز وارد
[illegible] القائل بالجبر کافر و القائل بالتفویض مشرک [illegible] صدور [illegible]
باشد از اختیارات [illegible] است و خصوص [illegible]
غیر الله تعالی [illegible] علم [illegible] شخص [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] عز و فقر
[illegible] ضعف [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] و ما یعلنون [illegible]
[illegible]
[illegible] ربک یعلم ما تکن [illegible] و ما یعلنون و تقدیم ربک بر یعلم [illegible] عظم [illegible]
بر آنکه ما تکن [illegible]
انفال و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون [illegible] الله تعالی [illegible]
ایشان خبر [illegible]
بلکه [illegible] چنانکه میگویند [illegible]
و فلان کس نصیحت نشنید و فلان [illegible]

و حصول اختیار خیری در ذوات ایشان ممکن نیست پس با وجود [illegible] حاصل [illegible] اختیار از ایشان هر روز بلکه
و فعلیت [illegible] پس ایجاد خالق در ایشان در [illegible] دیگر گشت و انبعاث اختیار خیر است
و همچنین [illegible] اسباب مختار است نسبت با ایشان که خاسره است اگرچه امر
و تنبیه در باره ایشان که شقی ایشان [illegible] و اعراض خواهند نمود حاصل الکلمه
اگر الله تعالی در ذوات ایشان خیری میدانست از خیرات اختیاریه هر آینه از روی
تفضل و احسان [illegible] بر ایشان وارد میساخت که با حلیت اختیار ایشان غیر از ایشان
بروز میکرد و شرائط فعلیت آنها [illegible] ارا [illegible] تغییر [illegible] لکن نمیداند بلکه میداند که
نیست و تعبیه خیرات اختیاریه [illegible] نیست والعلم در باره [illegible] از وجوه [illegible]
و محالات که از ممکنات [illegible] قدرت کامله الهیه [illegible] تشریف الایجاد
[illegible] الطرق [illegible] خوبی نداشته باشد نه باعتبار ذات و نه باعتبار جهتی
از جهات و آن خوبی [illegible] که ایجاد [illegible] آن [illegible] باشد و نفع [illegible] قبیل
[illegible] و این را [illegible] پس [illegible] نباشد در جهان پس هرچه موجود شد خوبی
دلیل که باب استحقاق ایجاد [illegible] استحقاق از کریم حکیم استدعا و وجه نفع است با جهت
[illegible] باید دانست [illegible] از راه خیریت اختیاریه باشد [illegible] الهیت [illegible]
به نعیم ابدا و [illegible] که از راه خیریت غیر اختیاریه باشد [illegible] الهیت [illegible] به نعیم [illegible]
اقتضا [illegible] که نظم کل [illegible] متعلق شده [illegible] تحقیق [illegible] انشاء الله تعالی
[illegible] در این مقام رو میدهد والتکلان علی التوفیق
و ما تدری
نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت یعنی نمیداند هیچ نفسی [illegible] بکدام
زمین [illegible] و سر این آنست که هر [illegible] منوط است با ایجاد [illegible] خاص
زمانش [illegible] اختیار [illegible] منوط است [illegible] به تغییر شرط [illegible] از آنجمله
ارتفاع موانع و عوائق ظاهریه یا باطنیه است و زمان این نیز بید قدرت و اختیار [illegible] است
پس او نمیداند [illegible] انبعاث کدام اختیار [illegible] و اسباب و شرائط
مختار [illegible] خواهد شد [illegible] بسیار است [illegible] زیرا که موت [illegible] از راه
قتل یا [illegible] اختیار [illegible] زمان فعلیت اختیار

المختار

[illegible] که چه چیز کسب میکند فردا [illegible]
[illegible] نفس [illegible]

منقطع ح

[illegible] درین صورت نیز عام است
[illegible] قدرت و اختیار [illegible] است و اگر از راه اجمال [illegible]
[illegible] در کلام [illegible] خواهد شد پس آیه برهان قاطع باشد بر بطلان تفویض سوره فاطر
و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات
ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر غرض که [illegible] کلام
[illegible] اختلاف ذوات [illegible] مقتضیات ذوات و تفصیل [illegible]
که مقتضای تحقیق مقام است [illegible] کفر و نفاق و شر و عصیان و [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] اختیار [illegible] مقتضای ذوات [illegible] بعضی از ذوات
مجبور است [illegible] مقتضای ذوات [illegible] بعضی از ذوات [illegible] اختیار
بر هر یک [illegible] خاص [illegible] بروز هر یک از اختیار [illegible]
[illegible] خاص [illegible] و تخصیص [illegible] از جانب حکیم [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] و ایجاد خالق [illegible] بروز اختیار
ایمان و خیر و اطاعت [illegible] معتبر شده [illegible] و توفیق [illegible] و ایجاد خالق [illegible]
بروز اختیار کفر و شر و عصیان است معتبر شده [illegible] و خذلان و امثال آن و عبارت
[illegible] ان الله یسمع من یشاء [illegible] بعضی از ذوات [illegible]
[illegible] از حالات ممکنه [illegible] اختیار کفر و شر و عصیان میکنند و اگر [illegible]
[illegible] المختار [illegible] آورد [illegible] ابلیس [illegible] و [illegible]
بعضی دیگر [illegible] عکس این فریق است مثل ملائکه و انبیا و ائمه علیهم السلام و عبارت [illegible]
و لا الظلمات و لا النور [illegible] مرتبه [illegible] و ایجاد [illegible] مختلفه
[illegible] و غیر ذلک بر هر یک
[illegible] حکمت کامله است [illegible] قدرت [illegible] علمه الله
[illegible] در سوره فاطر و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج
[illegible] است که [illegible] مذکور شد از بطون این آیه باشد در سوره نمل انک
لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم
ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون [illegible] در این مقام عبارت [illegible]

خیر در ایشان نمیداند یعنی در تعلق علم ازلی امیدی نیست که در ذات ایشان بر هیچ حالتی اختیار
ایمان مرتبط نیست و بمنزله مردگانند حیثیتی که از مردگان امید شنوائی لغو است
از ایشان نیز امید شنودن نیست و عبارت از شنیدن نصیحت و دعوت بایمان است
و بمنزله کرانند که با وجود کر بودن روی گردانیده‌اند و عبارت شریفه ان تسمع الا من یؤمن
ناظر بآن نیست که در ذات ایشان جهت اختیار ایمان بر تقدیر دعوت رسول ص و ترتیب
بیان نظر است که تعمیم تکلیف بجهت آنست که از ظهور کونه بیرون شود حکم در ذات ایشان کما قال
تعالی حتی یمیز الله الخبیث من الطیب در سوره انعام و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبهم
اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها یعنی جمعی از مردمان هستند
که گوش بسخن تو و دعوت و نصیحت تو میکنند و چنین در ذات ایشان بر هیچ تقدیر اختیار
ایمان نیست هر حالتی و هر شان و در دل ایشان حکم نیست و آن مرض نفاق است اختیار کفر و عصیان
از ذات ایشان بروز کند و بگوش دل دعوت قرآن نشنوند پس هر یک از حق تعالی که بر ایشان
ایراد میکنیم بمنزله پرده است بر چشم دل ایشان که اند حجت شود و بمنزله مرض است
گوش است که مانع گوش دل ایشان شود زیرا که اینجا در مرتبه تعلق علم ازلی در ذات ایشان
مکنون بود از اختیار کفر و عصیان هر وزش مشروط بعد بود انجا لاحت پس ایراد اینجا سبب
فعلیت آن اختیارات نیست چنانکه اند حقیقی پرده بر روی چشم سبب فعلیت نابینائی و عارض
ساختن ثقل گوش سبب فعلیت ناشنیدن است مجملا مراد بکوره کر ساختن الله علم ایشان تا تغییر
شروط و فعلیت کوری و کری ... ذاتی ایشان است در سوره مؤمنون است ارجعون لعلی
اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و در سوره انعام و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه آیه سابقه
حکایت قول کسی است که در وقت احتضار رجعت میطلبد تا او بجهت آرزوی رجعت کند
تا تدارک مافات نماید و آیه لاحقه در باب کسانی است که در وقت وقوف بر نار آرزو کرده‌اند
که الله تعالی ایشان را باز دنیا رد نماید تا بر خلاف گذشته عمل نمایند و الله تعالی تکذیب ایشان نموده
و ظاهر است که این تکذیب از آن راه نیست که ایشان در وقت معاینه عذاب
قصد داشته‌اند بالفعل که بعد از رجوع بدنیا عود کنند بچیزی که از آن منع موجب عذاب دیده‌اند
بلکه از آن راه است که اختیار کفر و عصیان در ذات ایشان مکنون است بحیثیتی
که اگر

که اگر بایشان فرستاده‌ای داده شوند و تکلیف که سبب بقا واقع شده است واقع شود بار دیگر با زجر و عجب یابی
بر و بخوانند که با وجود تکلیف معاینه عذاب و اگر در حال ممکن رجوع و قصد بالفعل داشتند
الست بربکم که آن را با بعد اختیارات بنمایند و مستحق عذاب نباشند بفعلیت
آن اختیارات و گفتارات نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و اگر کسی بنظر بصیرت
در قرآن مجید از آیات شریفه و تفصیلی نظر کند به ثلث قرآن که بیشتر را شواهد این باب
خواهد یافت و ما در این رساله بهمین قدر اکتفا نمودیم و الحمد لله مقاله دوم در ذکر قدری از دعوات
ائمه و بیانات معصومین که ضرورت بطلان جبر و تفویض شده و بر اهل بصیرت ظاهر است حیثیت
حقیقت امر بین الامرین در صحیفه کامله در دعای حمد الحمد لله الاول بلا اول کان قبله والآخر
بلا آخر یکون بعده الذی قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین وعجزت عن نعته اوهام الواصفین
ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا واخترعهم علی مشیته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته وبعثهم
فی سبیل محبته لا یملکون تأخیرا عما قدمهم الیه ولا یستطیعون تقدما الی ما اخرهم عنه وجعل لکل روح
منهم قوتا معلوما مقسوما من رزقه لا ینقص من زاده ناقص ولا یزید من نقص منهم زائد ثم ضرب
له فی الحیوة اجلا موقوتا ونصب له امدا محدودا یتخطی الیه بایام عمره ... قبضه الی ما ندبه الیه من موفور
ثوابه او محذور عقابه لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی عدلا منه تقدست
اسماؤه وتظاهرت آلاؤه لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اولا تحمید و تقدیس الله
میفرماید که اوست اول و اوست آخر یعنی اول حقیقی و آخر حقیقی جز او نیست چه مبدا همه
اشیاء و مرجع همه اوست دیگر میفرماید که ابصار ناظرین از رؤیت او قاصر است
و اوهام و اصحاب عقول از وصف او عاجزند و مبدع حقایق ماهیات است بالضروره النظریه
و بعد از تحمید ذات و تقدیس صفات ذکر مبادی افعال و وجوب اقدس بر سبیل
اجمال میفرماید و خلق کل خلق را بر وجه ابتداع و اختراع بیان نموده است که ایجاد اشیاء
ماده قدیم داشته باشند و بر صفات و هیئات مختلفه نیستند چنانکه بمثلی احتذا
نماید و از صورتی نقش بردارد چنانکه حضرت سید الساجدین در دعای دیگر
فرموده که لم تمثل فیه مثالا و ابتدعت المبتدعات
چنین از صفات و هیئات ... مقصور و ترجیح بعضی بر بعضی بلا سبب

نحوی از اضطرار است و با مشیت کاملهٔ علمت با آنچه نیکوتر است و الایق عظمت و جلالت و وجوب
و افضال است لهذا اختراع سلسلهٔ هستی عدل شخصی تنافی قسیم الی الاضطرار آنکه باشد
دیگر میفرماید که بعد از ابتداء و اختراع بر دیدن سلسلهٔ بر اراده [illegible] و بعث کرده [illegible]
اشیا را در سیدن بحکمت [illegible] بعد از ابداع ذوات خلق بر صفات چند که بحسب اقتضا
حکمت کاملهٔ او در بدو فطرت مناسب ایشان بود متصف ساخت ایشانرا ابتدا بر
بصفات چند دیگر که ارادهٔ جناب او بان تعلق گرفته بود دیگر میفرماید [illegible]
نداده‌اند که تاخیر کنند از آنچه پیش انداخته اشیا را [illegible] و باعث گردند سوی آنچه موخر داشته
ایشانرا از آن بعض از اجزای هر یک بجزا و موصول یا مفصول و از عالم زمکان و مبدا و منتهای
در مشیت و ارادات مقسم حکیم قدیر تعالی شانه معین شده و اسباب و شرایط تحقق
آنها [illegible] سبب خلاف ان از ایشان ممتنع گردیده چه تحقق هر یک
از طرفین فعل و ترک در هر ممکن بالذات موقوف بر اسباب و شرایط چند و هر طرفی که فاقد شد
موقوف علیه خود را ممتنع التحقق خواهد گردید پس حدود هر نوع از اجزای عالم [illegible]
النطفة [illegible] الله جل جلاله وجدا مختلف الاجزاء که تقدیر از حق علم الله [illegible]
حسن کمال و عظمت جلال او جل شانه تدبیر شده و متعین گردیده نه انکه واگذاشته
شده باشد بمشیت ایشان احد طرفین فعل و ترک تعیین یابد چنانکه مفوضه میگویند
دیگر میفرماید که مقرر گشته است برای هر نوعی یا روحی از ایشان قوت معلوم مقسوم از روزی
خود یعنی از رزق خود چنانچه حق خلقت هر نوعی از انواع یا هر روحی از ایشان بحسب اراده
و تدبیر حق قسمتی از روزی و قسمی از آن قسم مقرر داده و مبهم واگذاشته تا هر نوعی بحیث
خود رزق تعیین نمایند و هر فردی آنچه خواهد از او بر دارد تعالی عن ذلک او قاسم ارزاق
شده و هر که را خواهد غنی و هر که را خواهد فقیر کرده است چنانکه مقتضای تفویض است کما قال
الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیواة الدنیا دیگر [illegible] تعیین حصه از بهر هر یک در باب زندگی [illegible]
بایام عمر خود طول آن مدت عمر نمایند و بگذشتن [illegible] و مبهم واگذاشته که بمشیت
خلق مقادیر عمرها متعین [illegible] و در ان [illegible] و تقدیر غیر او باشد قوی تواند که [illegible]

عمر ضعیف

عمر ضعیف بحسب مشیت [illegible] و یا آنکه ارادهٔ الله تعالی باشد و یا آنکه در جملهٔ تدبیرات او تعالی شانه بعض
توانند که مدت حیوة فقیر را بمنع رزق منقطع سازد و نگذارد که با آخر رساند یا آنکه اراده
الله تعالی باشد و یا آنکه در جملهٔ تدبیرات او تعالی شانه نباشد چنانکه مقتضای تفویض است
[illegible] الم یکن قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا ما اصاب من مصیبة
فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا
علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم و چون اکثر از ان قبیل از وقوع در شبهات واهیه جبریه و تفویض
افتاده‌اند و زعم ایشان انست که قول بتفویض قول بعدل الله تعالی است و در ابطال جبر
در غایت ظهور بود لهذا در [illegible] و در اکثر ادعیه و احادیث مبالغات در نفی تفویض
بیشتر وارد شده دیگر میفرماید حتی اذا بلغ اقصی اثره تا چون برسد هر نفس بمنتهای
اجل خود استیفا [illegible] جناب خدا قبض میکند الله تعالی ارواح سوی چیزی که دعوت
کرده بود ایشانرا ان چیز را از رسل سوی خود که آن ثواب موعود الله تعالی است یا عذاب [illegible]
که دعوت الله تعالی باشد و [illegible] اظهر است کیف و کان الکلام از تجوز خالی نیست و [illegible]
[illegible] حضرت امام علیه السلام که هر یک از جنت و نار یا در علم سابق الله تعالی و در اراده و تقدیر او
اهل و هر کدام بزبان حال اهل خود را سوی خود دعوت میفرمایند او نیز اجابت [illegible]
بمقصد بعزم و هول بران طریق عمر خود سلوک مینمایند و [illegible] میکنند
تا چون سفر مشهور شده و مسافت عمر بآخر رسید الله تعالی او را بدست داعیش میسپارد
تا جزا [illegible] هر یک از سلوک که بد کرده اند با آنچه کرده اند و جزا دهد هر کس را که نیک کرده اند بنحوی که
بفعل آورده باشد و بر [illegible] کلام ضعیف [illegible] که متوقف است [illegible] از قول
مفوضه که میگویند جناب اقدس الهی در قبض و بسط عالمیان اراده و تدبیر نیست
و از قول جبریه که میگویند در افعال حضرت الهی عدل مرعی نیست و منظور
الاهی او و [illegible] احدی نیست که لطف و رحمت شامل حال او گشته و بان لطف و رحمت
انتظام حکمت باو گشته دیگر میفرماید که سؤال کرده نمیشود جناب الله تعالی در آنچه کند و اینکه
سؤال نمیشود و وجه این انست که اعتراض کردن که چرا چنین کرده و اراده غرض معترض است
که آنچه باید کرد نکرده [illegible] آنکه مفید است یا نمیشود است یا آنکه مفید است و میشود است

باشد ارادت ذاتی او داعی بعض ممکنات و ذوی جبروت هر شاه حکیم فی رفیع الاطلاق از هر صنعه منزه است بلکه
عباد و سئوال ایشان که چرا شوند زیرا که اگر چه جمیع قبض و بسط ایشان در قبضه تدبیر و اراده الله تعالی لیست
تا اراده ایشان لا بد افعال اختیاریه عباد که محل سئوال است این میشود باذن الله بر رفع موانع
دعوات ایشان بقضیه دعای و تغییر شروط و ما یتوصل به الی المقصود که از مرتبه وجود علل و اختیار را دخلی
است در عالم منهم اند و هر یک از آن اختیار را بالنسبت به تدبیر حکیم خبیر تعالی شأنه منسوده عادات معروف
گردیده در صحیفه کامله در دعای صبح و رب الصبح و الصبحی الآفاق و کلمات بجملتها لک سماؤها
و ارضها و ما بثثت فی کل واحد منها ساکنه و متحرکه و مقیمه و شاخصه و ما علا فی الهواء و ما کن
تحت الثری اصبحنا فی قبضتک یحوینا ملکک و سلطانک و تضمنا مشیتک و نتصرف
عن امرک و نتقلب فی تدبیرک لیس لنا من الامر الا ما قضیت و لا من الخیر الا ما اعطیت این
فقرات شریفه از آنکه اوضحیت الکه در مدعا هر چه در شرح و بیان آن گفته شود حیف است بر توفیق
لزوان خصوصا فقره تضمنا مشیتک و نتصرف عن امرک و نتقلب فی تدبیرک در صحیفه کامله
در دعای اعتراف و دلت لقدرتک الصعاب و تسببت بلطفک الاسباب و جری
بقدرتک القضاء و مضت علی ارادتک الاشیاء فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة
و بارادتک دون نهیک منزجرة نص قاطع است بر اینکه اشیاء همه بر اراده
الله تعالی جاریست و جمیع منقاد و مطیع مشیت و اراده اویند و هیچ ممکنی را تمکین نیست که از مشیت
او سر تابد یا از اذن او تجاوز نماید بجانب وقوع شتابد بدو هیچ چیز اینجا را
این نیست که به مشیت او مانع تواند شد و مشیت الفعل [illegible] تواند آورد
و مراد به تسبب اسباب بالفعل شدن سببها است در سببیت و این معنی
آنکه فعلیت اسباب [illegible] بلطف الله تعالی است موقوف است [illegible] معنی سببیت
و قائم سبب بدانکه هرگاه دو چیز مرتبط باشند بیکدیگر بحیثیتی که عقل حکم کند که تحقق
یافتن این بدون آنکه تحقق یافته [illegible] الیه با نیز السبب میگویند و [illegible] الیه
را مسبب و آن ارتباط را سببیت و بعبارة دیگر آنچه در تحقق چیزی احتیاج
از سبب تحقق آن چیز است هر [illegible] که ارتباط از حیثیت ذات [illegible] باشد پس فعلیت
سبب در سببیت و ترتب مسبب بر آن [illegible] بتحقق ذات متوقف بر امر دیگر [illegible] مثل
زوجیت

زوجیت اثنین است و این قسم را سبب مطلق گوییم و مثل آنکه ارتباط بالقوه باشد [illegible] الفعل [illegible]
مشروط باشد بامر زائد بر ذات چنانکه [illegible] ان امر وجودی باشد یا عدمی و ظاهر باشد یا مخفی مثل
و صنع خاص [illegible] و یا عجیب خاص از توجهات موجودات روحانیه و مثال شرط
عدمی ظاهر [illegible] جامعه و این قسم را سبب مشروط خوانند و ظاهر است که تمام
شروط فعلیت اسباب [illegible] خلق [illegible] قدرت و اراده مالک الملک است تعالی شأنه و تغییر و تبدیل
او لطف است از حضرت او پس بالفعل شدن اسبابها بلطف او باشد و هو المقصود [illegible]
در صحیفه کامله در دعای [illegible] اسرار است المدعو للمهمات و انت المفزع فی الملمات
لا یندفع منها الا ما دفعت و لا ینکشف منها الا ما کشفت و قد نزل بی یا رب ما قد تکاءدنی
ثقله و المّ بی ما قد بهظنی حمله و بقدرتک اوردته علی و بسلطانک وجهته الی فلا مصدر
لما اوردت و لا صارف لما وجهت و لا فاتح لما اغلقت و لا مغلق لما فتحت و لا میسر
لما عسرت و لا ناصر لمن خذلت صریح در اینکه هر چیز که وارد میشود در حقیقت از
اراده الله است چه نامطلوب [illegible] وارد گرده باشد مشیت و اختیار هیچ احدی
بر تعلق نخواهد گرفت و تا جناب او تغییر نکند شرایط ایراد [illegible] که [illegible] است واقع شو
آن که الحکم سبیلی بر آن نخواهد بود و با استطاعت حالت منتظره نماند پس مفاتیح
و معانی هر چیز بید قدرت و اراده و قبض و قدرت اوست فسبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء و الیه ترجعون و در صحیفه کامله در دعا جمعه و در ضحی اللهم ان هذا المقام لخلفائک
و اصفیائک و مواضع امنائک فی الدرجة الرفیعة التی اختصصتهم بها قد ابتزوها
و انت المقدر لذلک لا یغالب امرک و لا یجاوز المحتوم من تدبیرک کیف شئت
و انی شئت و لما انت اعلم به غیر متهم علی خلقک و لا لارادتک حتی عاد صفوتک
و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمک مبدلا و کتابک منبوذا
و فرائضک محرفة عن جهات اشراعک و سنن نبیک متروکة [illegible] الفاظ
مواضع در نسخ مشهوره معتبره [illegible] پس عطف [illegible] آن خواهد بود
و بنا بر این اکثر [illegible] حضرات کریم [illegible] و بعضی از فضلاء عصر
در رساله موضوعه از برای تحقیق [illegible] جمعه آن را [illegible] هذا المقام گرفته

وجمعه قد اشتروها و اضراب آن دانسته و ظاهر آنست که بمخالفت حال شدند از رسم آن شاید بر مذهب
اهل تحقیق که حال ایشان اهانت مبتدا نیز میکنند و با حال شدند از مقام بنا بر آن ولی
که در هذا النوع شیئی گفته اند و جمله قد اشتروها در محل رفع باشد بر خبریت و مراد
بمقام بفتح میم منبر است که خلفای جور در عیدین و جمعه بر آن بالا رفته خطبه صلوة عید
و صلوة جمعه میخوانده اند و ذکر مواضع بصیغه جمع تعمیم باشد از باب تسریه تا شامل
شاید عامه کارها باشد که محقق است بصاحب درجه رفیعه مثل امامت در عبادات
کبری مثل جهاد و در سیاسات مصلحت جمیعه اخذ و جمع صدقات و اجرای تعیین عمال و قضاة
و قسمت غنایم و ضبط و تصرف در انفال و بیت المال و غیر ذلک و اما با
بدلکه کلام از آنکه حاصل نیست احترازی باشد یا توضیحی در حالتی که خصوصی مکان خطبه
اضلح من جمعه کلفا و اصفیا علیهم السلام در این حالت حالت بودن در بلد باشد یا بعدم تسلط بر
جمعه مثل مرض و سفر بنا بر آنکه اختصاص بر حقیقت حمل باشد که افاده شرع صلوة
میکند از جمیع عالمان … ایشان امامت صلوتین بهیچ وجه جایز نیست نه بر وجه
اصالت و نه بر وجه نیابت و چون احد الخبرین که بعدم در بلدیت یا بعدم سقطات
جمعه منعقود باشد اختصاص نباشد بلکه عزیمت بشرط که الدلیل اقتضا کند از نیابت خاصه یا عامه
با کفی عدالت تواند لکن … غصب خلفاء جور امامت صلوتین را در حالت خصوص واقع شده
باشد و کیف ما کان مراد درین مقام اینست که غصب حقوق مختصه خلفا و اصفیا و منت تقدیر
و تدبیر امر تو شده و مغلوب شد شیوخ امر تو و در گذشته … آنچه ختم گرفته شده از
تدبیر تو بهر گونه که خواسته و هر وقت که خواسته یعنی احدی را مجال آن نیست که از تدبیر
تو دفع کند یا بر آن اعتراض نماید و بر آن انکه تو دانایی باین مبهم نیست بر آنچه برگزیدگان خلق
و نه بر اراده خلق یعنی مبهم نیست بلکه آنچه در باب عالمیان تدبیر و تقدیر گرفته بر گفته
باشی یعنی در اظهار عالم و تدبیر نهی خاص از بر آن بحاری عادت عالمیان و در اراده
الهی بالفعل جرا اند از ایشان مبهم نیست که جور و ستم گفته باشی بلکه آن مبنی بر حکمتهاست
که غیر تو میدانند بکرامت که تو تعلیم گرفته باشی و حاصل آنکه غصب حقوق خلفا و حی
بتدبیر حق است که اعتراض بر آن از جمله وجوه حکمت است که علم از آن محیط …

او هر چند

و هر چند باعتبار شریعت که از آن ظاهر و هویداست بلیس در تحقیق نیابد با اعتبار خیر حق که نظر بجانب
خارجی بر آن افتاده چنانکه محقق کاشف از آنست که صلاحیت امر … که مستهیج
اختیارات مکنونه در ذوات و تیسیر اسباب و شرایط تحقق از تعیین علمی بتعین وجودی
در آید و خیرات تابع بر آن مترتب گردد نه آنکه مشیت ائمه جور غالب شده بر مشیت
حق و ایشان بر خلاف مشیت حق کاری کرده باشند که این کار بر هم زده باشند تدبیری را
که پیش از خلق عالم کرده و نهی که از بر آن احوال عالمیان قرار داده تا آنکه تدبیر و مشیت او
نافذ نباشد حاشا و کلا بلکه تدبیر او نافذ و مشیت او غالب است و شاید حکمت الله تعالی
در آن تدبیر و مشیت و در باب عدل فیما بین خلق با بعضی از جهت بر عاصیان یا حیف
بر مغضوب منهم کرده باشند و یا از حال ایشان غافل گشته یعنی و یا آنکه کاری کرده
که خصت از ذات او سبحانه از رفته و با اذن و تدبیر و قضا و تقدیر او در ملک او
چیزها واقع تو در شده بلکه ختم این غصب گردد که در ذوات ائمه جور مکنون بود بروز
آن از ایشان بسبب حالتیست که جناب حق سبحانه و تعالی بسبب التقدیر بر ایشان
وارد ساخته و با آن حالت ختم غصب گردد ایشان بالفعل شده و شرایط و اسباب
که از بر آن فعلیت متحقق در کار بود و جناب حق تعالی ایشان نشنیده آنها گرفته تشنیعها
شده اند و حق را بفضل نفضل آورده تا آنکه برگزیدگان و خلفای حق مغلوب و مقهور
گشته بودند و حق ایشان از دست گرفته شده چنین نیند که ظالمان حکم الله تعالی را مبدل
ساخته اند و کتاب او را پس پشت انداخته و طوایف اولیا را از جهات شهر جور او گرفته
و مشتهای نسبت او را واگذاشته در دعای عرفه الحمد لله رب العالمین اللهم لک الحمد بدیع
السموات والارض ذا الجلال والاکرام رب الارباب واله کل مألوه وخالق کل
مخلوق ووارث کل شیء لیس کمثله شیء ولا یعزب عنه علم شیء وهو بکل شیء رقیب
تا آنکه … انت الذی … من غیر سنخ الصورة … من غیر
مثال وابتدعت المبتدعات بلا احتذاء انت الذی قدرت کل شیء تقدیرا ویسرت
کل شیء تیسیرا ودبرت ما دونک تدبیرا انت الذی لم یعنک علی خلقک شریک
ولم یوازرک فی امرک وزیر ولم یکن لک مشاهد ولا نظیر انت الذی اردت فکان حتما

ما اردت وقضيت فكان ما قضيت حكمت فكان ما حكمت انت الذي لم يكن لك

ولم تقم لسلطانك سلطان ولم يعقبك برهان انت الذي حصيت كل شيء عددا واجلت لكل شيء

امدا وقدرت كل شيء تقديرا تا آنجا که فرموده سبحانه قوله حکم و قضا که حکم و اراده است

سبحانه مراد و قضا ... الکلی ... و ... عبارت شریفه از ... بقوه

معلوم است و عبارت شریفه قدرت کل شیء تقدیرا و یسرت کل شیء تیسیرا و دبرت

ما دونک تدبیرا نص قطع است بر آنکه جمیع اشیا قبل از وجود و حدوث اندازه تعیین شده

و ... التدبیر و التقدیر بوجود در می آید و تعیینی به هیچ چیز باختیار عبد موکول نگشته

نشده بلکه هر چه باختیار عبد متعلق میگردد و بوجود در می آید البته قبل از آن مشیت

الله تعالی متعلق شده و قضا و قدر بوجود آن تعلق گرفته و عبارت شریفه انت الذی

اردت فکان حتما ما اردت متضمن بر آنست که اراده الله تعالی که بفعلی متعلق است

نفس احداث است لا غیر چنانکه در خبر وارد شده پس مراد چیزی ... بوده ...

حاصل شده و ظاهر است که ... قادر علی الاطلاق و جب ... حتم ... حرف

ممکن و الا عجز ... حضرت امام علیه السلام میفرماید که اردت فکان حتما ما اردت

و اما اراده جناب اقدس که متعلق بافعال عباد است بیرون آوردن او است اختیار

عبد را از قوه بفعل یا بر اراده که در علم ازلی ثابت است که از فلان مختص چنان

اختیاری بروز میکند پس میسر گردانیدن اسباب شرایط تحقق ... جمله ...

ساختن جمیع موقوف علیه فعل ... و فعل عبد از مهیا ساختن جمیع موقوف علیه

واجب التحقق و الا ممتنع موقوف علیه آن تمام حاصل نشده و این خلاف فرض است

و با آنکه با وجود حصول تمام موقوف علیه کاهی محقق ... و کاهی ... و این ترجیح

بلا مرجح است که باتفاق ... البطلان است خصوص در ماده که از جمله موقوف

علیه قدرت و اختیار باشد پس این مراد نیز حتمی است پس مطلق ما اراد الله حتمی باشد

چنانکه صریح کلام حضرت امام علیه السلام است و حتمی شدن مراد عبد لیس ... که

نظیر آن ... قدرت و مشیت الله تعالی است پس منشا و ... شدن

اراده او است نه اراده عبد لهذا آنحضرت علیه السلام تقریر حکم کرده و فرموده انت الذی

تا آخر

تا آخر بعض ... دیگران آنکه چیزی اراده کند حتم من شیء مراد با جمله هر چه واقع و متحقق من شیء مراد الله است

بان نحو که متحقق شود

و واجب التحقق اختیاریات بتوسط اختیار و فعل عبد و غیر اختیاریات بغیر توسط اختیار و

بدیهی است که اراده الله تعالی قیاس بما هر دو قسم است قسمی آنکه تعلق گرفته بتحقق اختیار

دیگری و قسمی دیگر آنکه تعلق گرفته بتحقق اختیار و عزم عبد بر فعل بعضی ... و عدم تحقق مختار

بعضی فعل چنانکه از قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام و ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام ... است

که اراده الله تعالی در امثال این ... هر چیز اطلاق شده که آنکه تحقق اشیا آن منوط است

و آن نیز شرایط و موقوف علیه تحقق است و در افعال عباد و نفس احداث است از

افعال جناب اقدس و دیگر آنکه صیغه امر ... عباد که دلالت داشته باشد بر طلب فعل

یا طلب کف از فعل و اراده اولی در بعضی مواضع تحقق فعل یا کف است و در بعضی مراد عدم

تحقق و غرض از القای صیغه اختبار در امر ... و بروز اختیار که در ذات

مکنون است و اراده اولی را اراده حتم میگویند و اراده ثانیه را اراده عزم و در بعضی احادیث

اراده اختیار ... که ... عموم و خصوص ... ماده ... و در مطلوب ... متحقق

شده باشد خواه مطلوب باشد و صیغه امر دلالت بر آن کند و خواه مطلوب باشد که صیغه نهی

بر آن دلالت کند و شایع است اطلاق لفظ اراده و مراد و خواست بر ... مطلوب و ماده

که اراده اولی بآن متعلق شده و اراده ثانیه متعلق نشده ... صیغه امر دلالت بر مطلوب

بودن و صیغه نهی از آن منهی عنه که عاصی بفعل آورده و ماده که اراده ثانیه بآن تعلق گرفته

و اراده اولی تعلق نگرفته آن ماموریه که از روی عصیان یا بسبب عدم ... شرایط

تحقق آن فعل ... نشده و ناظر است باین مراتب آنچه در حدیث وارد شده که ان

لله تعالی ارادتین اراده حتم و اراده عزم ینهی و هو یشاء و یامر و هو لا یشاء ... ان

یاکل الشجرة و شاء ذلک و لو لم یشاء لما غلبت مشیة آدم مشیة الله و امر ابلیس

ان یسجد لآدم و لم یشاء و لو شاء لسجد و ذلک لما غلبت مشیة ابلیس مشیة الله

و در دعای عید فطر ... اللهم ... المسیئین ... المعتدین حتی ...

انا ... الرجوع و صدهم ... و ... لیفیئوا الی امرک ... امهلتهم

ثقة بدوام ملكك فمن كان من اهل السعادة ختمت له بها ومن كان من اهل الشقاوة خذلته لها كلهم
صائرون الى حكمك وامورهم آئلة الى امرك تا آنكه فرموده عدلا من قضائك لا تجور فيه
من حكمك لا تحيف نقليه صريحست در اينكه سعادت و شقاوت قبل از ايجاد متعلق شده لعله
و عالم نسبت بمتعينات علميه از بابت موجودات لفظيه و كتابيه هست نسبت بموجودات
اعيانيه حاصل آنكه اين تعين كه اهل لغت تعبير ميكنند از ان بوجود عكسي و حكايت تعين علمي
ازليست و عبارت شريفه كلهم صائرون الى حكمك با قرينه انش صريحست در نفي تفويض
و عبارت شريفه عدلا من قضائك با قرينه انش صريحست در نفي جبر در صحيفه كامله در دعاء
وداع شهر رمضان اللهم يا من لا يرغب في الجزاء ولا يندم على العطاء ويا من لا يكافئ عبده
على السواء منتك ابتداء وعفوك تفضل وعقوبتك عدل وقضاؤك خيرة ان اعطيت
لم تشب عطاءك بمن وان منعت لم يكن منعك تعديا تشكر من شكرك وانت
الهمته شكرك وتكافي من حمدك وانت علمته حمدك در صحيفه كامله در دعاء ختم قرآن
اللهم صل على محمد وآل محمد وشرف بنيانه وعظم برهانه وثقل ميزانه وتقبل شفاعته وقرب
وسيلته وبيض وجهه واتم نوره وارفع درجته واحينا على سنته وخذ بنا منهاجه واسلك
بنا سبيله واجعلنا من اهل طاعته واحشرنا في زمرته واوردنا حوضه واسقنا بكاسه صريحست
در اينكه با وجود هدايات عامه احتياج كه مصحح عذاب اهل عصيان هست هدايات خاصه
تفضليه نيز مي باشد و از منشا ان و تخليه نفس اماره و تهيه اسباب الحاح نفس اماره اختيار
ميكند استعاذه بايد كرد در صحيفه كامله در دعاء اعتراف به تقصير از اداء شكر لا يجب
لاحد ان تغفر له باستحقاقه ولا ان ترضى عنه باستيجابه فمن غفرت له فبطولك
ومن رضيت عنه فبفضلك تشكر يسير ما شكرته وتثيب على قليل ما تطاع فيه
حتى كان شكر عبادك الذي اوجبت عليه ثوابهم واعظمت عنه جزاءهم
امر ملكوا استطاعة الامتناع منه دونك فكافيتهم او لم يكن سببه بيدك فجازيتهم بل
ملكت يا الهي امرهم قبل ان يملكوا عبادتك واعددت ثوابهم قبل ان يفيضوا
في طاعتك وذلك ان سنتك الافضال وعادتك الاحسان وسبيلك

العفو

العفو وكل البرية معترفة بانك غير ظالم لمن عاقبت وشاهدة بانك متفضل على من عافيت
وكل مقر على نفسه بالتقصير عما استوجبت تا آنكه فرموده فسبحانك ما ابين كرمك
في معاملة من اطاعك او عصاك تشكر للمطيع ما انت توليته له وتملي للعاصي
فيما تملك معاجلته فيه قوله حتى كأن شكر عبادك الى آخره تعبير از رعايت لطف و مرحمت طريق
باب كرم در مطيعين معامله ميكني كه گمان برده ميشود كه شكري كه بازاء آن از براي ايشان
ثواب مهيا كرده امريست كه مالك شده اند قوانين (؟) ايستادن از انرا بدون
تو پس مكافات كرده ايشانرا يا نبوده هست سبب آن بدست تو پس جزا داده
ايشانرا يعني در باب ايستادن از شكر و طاعت لا محتاج نبوده اند كه تو ايشانرا
مستطيع آن كرداني و جميع ما يتوقف عليه آنرا بايشان رساني باين طريق كه اول
وارد ساختي بايشان لطف خاصي را كه مقابل خاصيت است كه بسبب آن اختيار
شكر و طاعت از ايشان ميسور گشته تا اختيار باز ايستادن از شكر و طاعت
كه در قوت ايشان ممكن بود ميسور نشد (؟) كه اختيار ترك طاعت نمي‌كرده فعل شوند
كه ضد طاعت باشد پس سبب و شرايط تحقق ضد طاعت براي ايشان تيسير نيافته
حاصل آنكه ايشان در ترك شكر و طاعت و فعل ضد ان مستقل نيستند و همچنين
در فعل شكر و طاعت نيز مستقل نيستند و تو بايشان كار تنخواه كه بسبب آن
مالك شده باشند استطاعت فعل و امتناع از فعل را و بتوانايي امتناع شكر
و طاعت شكر و طاعت آورده باشند و استحقاق جزا بهم رسانيده بلكه تو از راه
فضل و احسان ايشانرا مستطيع شكر و طاعت ساخته و جميع موقوف عليه شكر
و طاعت را كه از انجمله فعليت اختيار رسالت است برايشان تيسير كرده و بسبب
تيسير امتناع از شكر و طاعت از ايشان ممتنع گرديده و بتوفيق تو شكر و طاعت بجا
آورده اند و امتناع از ان نكرده اند و مع ذلك گوئيا تو بايشان بر وجهي معامله ميكني كه گويا
استطاعت بر امتناع از ان داشته اند و قادر بوده اند بر باز ايستادن از شكر و طاعت
و مع هذا از ان اعراض نمودند و شكر و طاعت بجا آورده و مستحق مكافات و مجازات شده
و نعم ما قيل كه گر شكر او فزون گويد شكر توفيق شكر چون گويد ملخص كلام الله درباب [illegible]

که اگر این شکرگذاری وا داشته اند شوند فیما بین در عین فعل شکر و ترک شکر ما ای شهای علیه
که موجب اتمام حجت و از راه علیت نیست جهت آنکه شکر نمیکنند و بما شهای تفضلیه میکنند
پس از روی کرم حجت ان ما شهای تفضلیه در بارهٔ ایشان مبذول داشته و حالت بر ایشان
وارد ساخته حجت را انبعاث جهت رعایت شکر نیست و اما شهای تفضلیه در باب
تحقیق طاعت و شکر بایشان مخصوصه و بازاء آنچه با طاعات تفضلیه تو مستحق آن میشوند
ثواب است از برای ایشان اعلام که بیش از آنکه بفعل آورند طاعات جاجب توفیق که عادة
غفلت از رو برداشته شده باشد نظر درین فقرات اعجاز ریحات کنند و ببینند که
چه بهجت دارند در بطلان تفویض و جبر تا که متوقف شرح آنها شدن عدول کنان
از عیان به بیان و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور در صحیفهٔ کامله از دعای رضا بقضا الحمد لله
رضی بحکم الله شهدت ان الله قسم معایش عباده بالعدل واخذ علی جمیع خلقه
بالفضل اللهم صل علی محمد وآله ولا تفتنی بما اعطیتهم ولا تفتنهم بما منعتنی فاحسد خلقک
واغمط حکمک اللهم صل علی محمد وآله وطیب بقضائک نفسی ووسع بمواقع حکمک صدری وهب لی
الثقة لاقر معها بان قضاءک لم یجر الا بالخیرة این فقرات شریفه دال اند بر نفی تفویض
و جبر و بر وضوح دلالت چه صریحند در اینکه مجاری حالات عباد بر خالق است تقدس شانه
و آنچه تدبیر کند عدل است و از حیف و میل مبراست در صحیفهٔ کامله از دعای استخاره اللهم
انی استخیرک بعلمک فصل علی محمد وآله واقض لی بالخیرة والهمنا معرفة الاختیار واجعل
ذلک ذریعة الی الرضا بما قضیت لنا والتسلیم لما حکمت فازح عنا ریب الارتیاب
بیقین المخلصین ولا تسمنا عجز المعرفة عما تخیرت فنغمط قدرک ونکره موضع رضاک ونجنح
الی التی هی ابعد من حسن العاقبة واقرب الی ضد العافیة حبب الینا ما نکره من قضائک
وسهل علینا ما نستصعب من حکمک والهمنا الانقیاد لما اوردت علینا من مشیتک
حتی لا نحب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت ولا نکره ما احببت ولا نتخیر ما کرهت
واختم لنا بالتی هی احمد عاقبة واکرم مصیرا انک تفید الکریمة وتعطی الجسیمة وتفعل ما ترید
وانت علی کل شیء قدیر یعنی خداوندا بدرستی که طلب خیر میکنم و پسندیده میکنم از تو بسبب
علم تو بآنچه محض خیر است فی نفس الامر پس صلوة بر محمد و آل محمد بفرست و قضا کن برای ما
بآنچه

بآنچه محض خیر و پسندیده است و معلوم ما نیست بمعرفت آنکه جهت خیر در کدام است انداز که کدام جهت خیر جهات است
که بآنچه در نفس الامر محض خیر و پسندیده است متعلق است حاصل آنکه دل ما میل بجانب خیر طرفین
از طرفین فعل و ترک در این واقعه که آنچه در علم تو محض خیر و پسندیده است و بگردان این را
وسیله الهام بآنچه قضا کرده برای ما و تسلیم بآنچه حکم کرده برای ما یعنی آنچه خواهیم که در این واقعه
از فعل و ترک و غیره که برآن مترتب میشود از نفع و ضرر طرفین قضا و حکم گشته که در باره ما که
که البته آن واقع شود پس میخواهیم که این استخاره وسیله عمل بمقتضای آن گردد و وسیله باشد
از برای راضی شدن بآن قضا و تسلیم بحکم آن حکم و بباید دانست آنچه از ادعیه تحقیق میشود
در هر قضیه که فعل و ترک واقع در که برآن مترتب میشود از نفع و ضرر بر چهار قسم است
اول آنکه خوب باشد از برای او هم در واقع و هم در ظاهر مثل تجارت که نفعی که مترتب شود
برآن مال بسیار و آن مال مستلزم نفع و خیرات اخروی نیز باشد دوم آنکه خوب باشد
از برای او اما در واقع نه در ظاهر مثل کسی که اکثر او تباه شده از سمت عقد یا جهت از سمت
مکه معظمه رود و توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته و فقدان تعیش در آنجا باعث حسرت
فروخته شود سیم آنکه خوب باشد در ظاهر و در واقع هیچ یک نداشته باشد مثل ضیافت که
طلب اسلامی نفع دنیوی و آن ضرر دنیوی و اخروی باعث ضعیف شد چهارم آنکه خوب در واقع
نداشته باشد اما خوبی ظاهر داشته باشد مثل مصاحبت با ظلمه که مستلزم نفع او هر
حرام باشد و تحقیق جمیع این اقسام بمقتضای الهیت است عبارت از تمیز سره ناخالص
یا از علم آن تمیز و آن اجتناب که در ادعیه جلیله وارد شده که نعوذ بک
من شر قضاء السوء و جمع متعددات الهی است که در مرتبه تعیین علم متمایز شده بوجه
خواص معلوم باعث رد و ابتلا و خواص نیز مجتنب را قرآن بعضی بذاته بعضی پس از میان
این متعددات آنچه خوب است یا باعث رد ذات بذاته یا باعث رجحان از جهت متعلق
آن نکند که تشریف احکام حکیم قادر بحق اطلاق جل شانه مشرف مطلق است که
بر وجه و تدبیر که فی نفسه خوب او باشد و آنچه خوب نداشته نه باعث رد ذات
بذاته و نه باعث رجحان از جهات یکباره از آن تشریف محروم مانده پس هر چه بمشیت

و قضای الهی را سلسله جمعی عظیم در افعال شده و هر نحو ملاحظه بان روش از وجود آمدن و حالتش بران مترتب میگردد
خوبست هرچند با عقبا ربه بد باشد و چند نوع آن امر موجود در نفس بدون آنکه و حالتش بران مترتب نشدن
بهیچ وجه خوب نیست [illegible] بد نسبت بد بود [illegible] پس بد مطلق نباشد در جهان پس
چون نظام جملی سلسله ملاحظه کنیم هم قضا را خوبست و هم منوط بان قرینه که عبارت از مجموع
من حیث المجموع باشد و بدین حیثیت [illegible] و راضی باید بعد و چون اجزا عالم سلسله متفصل ملاحظه
کنیم بعضی از اجزا او از همه جهات خوبست و بعضی دیگر اگرچه از جهتی خوب نیست تا از جهتی
دیگر خوب باشد [illegible] اگر حکیم علیم امرا قضا نمیکرد و بمقتضای حکمت او تعالی شانه موجود در نفس امر
بد بود مطلق پس قضا ان چیزها خوبست و بان قضا راضی باید داد و مقتضی سلسله [illegible] که بدیهات
بد باید دانست و راضی بان نباید بود چنانکه در جمیع پس هرچه واقع شود لازم نیست راضی بود
بان مگر آنکه بر تبیع استخاره بانکس رسد از نفع و ضرر چه مستغیر [illegible]
که هر کس از قضیه استخاره بنماید هرچه در واقع خیر او است پیش او آوردیم هرچه بر وفق
استخاره واقع شد از فعل و ترک باید که آن را خیر واقعی خود داند هرچند در ظاهر [illegible]
بران مترتب شود و الحکم بمقدمات مذکوره واقع شدن آن فعل و ترک بقضا الهی است پس
استخاره وسیله رضا بما قضی الله باشد و اینکه از عبارت [illegible] وارد شده
که و جعل ذلک ذریعة الی الرضا بما قضیت لنا غرض استدعا توفیق حسن ظن است
الله تعالی بر پیش آوردن خیر در عقب استخاره و استدعا حفظ از وسوسه [illegible] دیگر
میتوان [illegible] پس [illegible]
اگر هم سلسله درین که آنچه بعد از استخاره پیش آورده خیر واقع نیست [illegible]
از [illegible] لصدق وعده الله تعالی لهذا اضافه [illegible] دیگر میتوان که [illegible]
[illegible] از معرفت [illegible]
[illegible] بغیر آنچه بعقدر الله واقع شده که درین مقام عبارت
از فعل یا ترک است که بعد از استخاره [illegible] حقیقت نظر کنیم [illegible]
رضای [illegible] نیز [illegible] از واقع بعد از استخاره است و میل کنیم بسوی [illegible] آن [illegible]

از حسن

از حسن عاقبت و نزدیکتر است [illegible] و این عبارت از خلاف آنچه
بعد از استخاره واقع شده یعنی ما سلسله توفیق این بده که عارف شویم بانکه آنچه بعد
از استخاره پیش آمده اگرچه بظاهر ضرر باشد خیر ماست که چنین اتفاق افتاد پس
بان راضی شویم و هرچند بظاهر مکروه طبع باشد و اگر [illegible] ازین [illegible]
شویم [illegible] خواهم [illegible] یعنی هرگاه بعد از استخاره پیش آید کاری که خلاف
طبع ما باشد و غافل باشیم از آنکه آنچه بعد از استخاره واقع میشود بمقتضای وعده
[illegible] خیر است [illegible] و [illegible] تحقیق [illegible]
هر آینه [illegible] از حسن عاقبت [illegible]
الصدر عاقبت نزدیک [illegible] که [illegible] الینا ما تکره من قضائک
و سهل علینا ما استصعب من حکمک [illegible]
آنچه [illegible] میداریم از قضای تو [illegible]
[illegible] آنچه بعد از استخاره [illegible] از فعل و ترک [illegible]
[illegible] بانکه آنچه بعد از استخاره
پیش آید هرچند در ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام
[illegible] عبارت شریفه [illegible]
[illegible]
پس [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] محمود تر است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ولا استمسک الا بعون الله ای الا بعون الله فقوتک قوة بقوة کافیة وتولنی بعصمة مانعة اهل البصیرت تأمل نمایند
که حضرت امام علیه السلام در اول کلام که صراحت نفی جبر کرده در آخر کلام که صراحت نفی تفویض
نموده در صحیفه کامله در دعاء الحزن ... اللهم ان ظرفت عنی وجهک الکریم او منعت فضلک
الجسیم او حظرت علی رزقک او قطعت عنی سببک لم اجد السبیل الی شیء من املی غیرک
ولم اقدر علی ما عندک بمعونة سواک فانی عبدک وفی قبضتک ناصیتی بیدک لا امر لی مع امرک
ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک ولا قوة لی علی الخروج من سلطانک ولا استطیع مجاوزة قدرتک
ولا استمیل هواک ولا ابلغ رضاک ولا انال ما عندک الا بطاعتک وبفضل رحمتک الهی اصبحت
وامسیت عبدا داخرا لک لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا بک اشهد بذلک علی نفسی
واعترف بضعف قوتی وقلة حیلتی ... از دعا دلالت هست بر نفی جبر و تفویض ...
لمن وفقی لمعرفته در صحیفه کامله در دعاء مکارم اخلاق اللهم بلغ بایمانی اکمل الایمان
واجعل یقینی افضل الیقین وانته بنیتی الی احسن النیات وبعملی الی احسن الاعمال
این دعای شریفه از اول تا آخر دلیل است بر نفی تفویض بلکه هر دعا که برین سیاق است
نیز در آن دعا استدعای میشود از الله تعالی چیزی که عبد مکلف بان شده و وجه دلالت
آنست که تا عقل که مصحح تکلیف شرعیست عطا نشده باشد شارع تکلیف نخواهد کرد
و تا رسول نیاید و معجزه اثبات رسالت نکند تکلیف شرعی ضرورت نمی بندد و تا شخص
مکلف فی ذاته نباشد که در شان او بوجه اختیار فعل بر تقدیر حالتی و ترک آن فعل بر تقدیر حالتی
دیگر ومع هذا صحیح الخلقه وسلیم الاعضاء نباشد قابل تکلیف نیست پس هر که مکلف
باشد البته هدایات عامه نسبت باو واقع شده و هر گاه بایجاب هدایات عامه
از جانب الله تعالی ارباب تکلیف استدعا داشته باشند ظاهر میشود که تفویض نشده
نه در فعلیت اختیار و نه در فعل مختار بلکه در اول مطلوب ایراد حالتیست که
آن حالت از آن ملکات خاص اختیار امتثال بروز میکند و در ثانی مطلوب تیسیر
شرایط تحقق مختار است که آن رفع موانع خفیه وظاهره وعقلیه وعادیه و اعطاء
آلات تحقق اعضاء و جوارح و توانائیست و این تحقیق از اعاظم نعمتهای
الهیست که از برکت تتبع آثار ... علوم حقه فایض شده فسعوه ثم عوه ... ولوا

حضرت کریم

حضرت کریم در صحیفه کامله در دعای استقاله از ذنوب ومن العبد عفوا فی الباطل واشتد
اقداما علی السوء منی حین اقف بین دعوتک ودعوة الشیطان فاتبع دعوته
علی غیر عمی منی فی معرفة به ولا نسیان من حفظی له وانا حینئذ موقن بان منتهی دعوتک
الی الجنة ومنتهی دعوته الی النار سبحانک ما اعجب ما اشهد به علی نفسی واعدده من مکتوم امری واعجب
من ذلک اناتک عنی وابطاؤک عن معاجلتی لکی ارتدع عن معصیتک المسخطة دعوت الی
سوی جنت درین عبارت شریفه عبارتست از هدایت عامه من ارسال رسل و انزال
کتب و اعطاء عقل که مناط تکلیف است و دعوت شیطان خواهش نفس اماره وقوای
سبعیه و بهیمیه است که جنود ابلیس بسوی خلاف دعوت الله تعالی و هر گاه هدایت حاصله
نشود عن الله تعالی واراده فاسد ... هر کس آن حالت سلاح که منشاء بروز اختیار دعوت
حضرت بلکه ... شوق ... واراده ... جبر و حالت سلاح در علم ازلی ... که با آن
حالت اختیار دعوت شیطان میکند و اتباع آن مینماید لا محاله اکثر اتباع دعوت شیطان
بفعل خواهد آورد و حیثیات اختیار عبارت از همین شوق است ذاتی با علم بدون علت
محرکه و حالات مذکوره شرط بروز همین شوقست ... چون شنیدن
در باب شرط بروز سر حیثیت ... و فکر بوقوع حالت مستند بذات اوست
نه باب و آتش ازین امداد آب و آتش بالقوة خود بالفعل در آورده پس کیفیت ...
که کسی ... از جنس ذاتیه است و جعل علم بدون علت چیزی شوق با آن چیزی در وی مکنون
باشد و چون شرط همین شوق بروز وارد شود همین بروز نماید در صحیفه کامله
در دعای استیاق بطلب مغفرت اللهم ... ذنوبنا ... عنا ...
الله ... علینا ... عفوک ... عنا ... ولا ...
فی ذلک ... نفوس ... تجارة ... و ...
الا ... در علم ... اکثر نفوس من حیث الذات ... متقابله
از ... هر یک بر تقدیر ورود حالتی ... اختیار طرف ... از
... بر تقدیر ورود بروز میکند وامر میکنند اعضا و جوارح ...
بعد از آن نفس که الله تعالی توفیق ... بر ... عدالیه ... میکند

و حالتی ملائکه مثل امروز اختیار حق باشد لست و بیرون وارد ساز و رحم بر بیچاره که او کند
از باب هوش و الکامن تأمل نماید در حضرت امام عم چه تصریح نموده به نفی جبر و تفویض
در کتاب من لا یحضره الفقیه از جمله تعقیبات اللهم انی اسئلک ان تعصمنی من معاصیک و لا تکلنی
الی نفسی طرفة عین ابدا ما احییتنی لا اقل من ذلک و لا اکثر فان النفس لامارة بالسوء الا ما رحمت
یا ارحم الراحمین و اسئلک ان تعصمنی بطاعتک حتی تتوفانی علیها و انت عنی راض و ان تختم
لی بالسعادة و لا تحولنی عنها ابدا و لا قوة الا بک معنای این فقرات شریفه از باب
معلوم است ایضا در کتاب مذکور در قنوت وتر سیدی سیدی هذه یدای قد مددتهما الیک بالذنوب
مملوة و عینای بالرجاء ممدودة و حق لمن دعاک بالندم تذللا ان تجیبه بالکرم تفضلا سیدی
امن اهل الشقاء خلقتنی فاطیل بکائی ام من اهل السعادة خلقتنی فابشر رجائی ام لضرب المقامع
خلقت اعضائی ام لشرب الحمیم خلقت امعائی یعنی نمیدانم که در سابق تدبیر حکیم خبیر تعالی شأنه
و رود کدام حالت از حالات مذکوره کدام جهت را از جهات متقابله ممکنه در ذوات من از ازل
من مقرر شده و نتیجه اسباب مختلفه کدام مختار مقدر گردیده آیا حالتی که مقتضی
شقاوت منست یا حالتی که مقتضی سعادت منست و نمیدانم که من از کدام و برای جحیم مخلوقم
و عاقبت کار من بچه ختم خواهد شد مؤلف این رساله گوید که اینست که اولوا العزم را دل
بلرزد و مهول و در حدیث وارد شده که من مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خوف و نور رجاء لو وزن
هذا لم یزد علی هذا دیگر طریقه از احادیث متعلقه بمقام در کتاب توحید ابن بابویه
باسناده عن ابی محمد العسکری عن ابیه عن جده علیهم السلام قال قام رجل الی الرضا علیه السلام و قال
له یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله صف لنا ربک فان من قبلنا قد اختلفوا علینا فقال الرضا علیه السلام
انه من یصف ربه بالقیاس لا یزال الدهر فی الالتباس مائلا عن المنهاج ظاعنا فی الاعوجاج
ضالا عن السبیل قائلا غیر الجمیل اعرفه بما عرف به نفسه من غیر رؤیة و اصفه بما وصف به نفسه
من غیر صورة لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بغیر تشبیه
لا یمثل بخلیقته ... و فی ما سطر فی المکنون من کتابه
ما تظنون لا یجاوزون خلاف ما علم منهم و لا غیره ... صادق که گفته معلوم
میشود که حضرت امام هر یک از جبر و تفویض را نفی نموده باشد عبارت چه آنچه از این شأن
از خلق

از خلق تحقیق صریح دارد آنچه که ما علم منه است جبر نیست و از آنچه که ما سطر فی المکنون من کتابه
اظهر آنچه از شأن میباشد که در این شأن اختیار میکنند و نفعل من آمرزند آنکه فلان و فلان
حالت بر شأن ایراد کنند و شرایط تحقیق مخرج ز تغییر نماید چنین موافق حکمت
باید و تحقیق تدبیر حق باید تقدیر نموده در کتاب مکنون ثبت نموده فرموده تفویض نیست
باسناده عن فتح بن یزید الجرجانی عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت یعلم القدیم
الشیء الذی لم یکن ان لو کان کیف کان یکون قال ویحک ان مسألتک لصعبة
اما سمعت الله یقول لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و قوله لعلا
بعضهم علی بعض و قال یحکی قول اهل النار ارجعنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل و قال
و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه فقد علم الشیء الذی لم یکن ان لو کان کیف کان
یکون این حدیث از جمله اخبار الهیه است بر نفی تفویض و جبر چه گاه تنفیذ
منزل در علم ازلی ثابت است که هر احدی بر فرض وجود عینی چون خواهد بود چه خواهد کرد
پس ارتسام هر کدام از علم کمال و مال او بعد از تدبیر حق تعالی افعال از مقتضیات ذات
که موقوع کدام فعل از کدام شخص مقتضی حکمت کامله و منافی نظام عالم است و دوقوع کدام
نیست و بر وفق آن دو کشش منع و اعطا شرایط و اسباب توصل به فعل مقتضیه دیگر نموده
که محال صحال باشد و آن من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و کما هر است
در مطلب اهل ما را معرف نبود اختیار باقی و اظهار اختیار رعمل بهانه است که هر طالب
بر که دانسته شوند سوی دنیا و رد آن به نظر بر شأن العود بسوی مشاهیر بر تقدیر رد اختیار است
بانچه دانسته است از شأن در ازل که آن حق ترا عمل صالح است در وقتی که می بینه
بر طرف شده و بار دیگر پرده بر روی کار رفته و مشغول است مراد الالباب
با آنکه ادراک باهر صالح اختیار رسیت و پیش از هر روز الکا ذات او از آن ز اهل
چه طل هر است که اهل نار بعد از معاینه جزای عمل داد در نظر نداشتند که اگر هست علت
اثبات جواب شمردن که او از نار بیرون آمده بدنیا رجوع نمایند باز عمل بد کنند و الله
که عالم السر و الخفیات است میداند که اختیار شأن در حالت رجوع بدنیا مخالف
اختیار ایشان است از آن حالت که از نار زنده و آنچه الحال در نظر دارند که در دنیا بجاب

آورند اگر هر کرد نیره بخوشی شوند خیر از خلاف آن خواهند کرد و کریمه وما تدری نفس ماذا تکسب
غدا نیز بنا بر این اصل است چه مختار در عزمی که امروز دارد که بایجاد نوع خاص از افراد باعتبار رغبت
که الحال رو داده و معلوم نیست فردا همین حالت بر قرار خواهد بود و قضا و قدر تبدیل او
کما لا تری من است امروز خیر را بفیض آن فعل است که خواهد نمود و از غایت جو خاتمه امور مخفی است
و هر چه بر عاقبت اعمال نشود آن بنده و با جمیع معصیت نومید نباید بود تا مآل چه باشد و
کریمه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی وصف حال که باشد
عن ابی عبدالله علیه السلام قال یسلک بالسعید طریق الاشقیاء حتی یقول الناس ما اشبهه بهم
بل هو منهم ثم یتدارکه السعادة وقد یسلک بالشقی طریق السعداء حتی یقول الناس
ما اشبهه بهم بل هو منهم ثم یتدارکه الشقاء من کتبه الله سعیدا وان لم یبق من
الدنیا الا فواق ناقة ختم له بالسعادة مراد هر شخص سعید براه شقیا تا آنکه میگویند مردم که
که چه شبیه است این مرد باشقیا بلکه او از جمله اشقیا است بعد از آن در میان بد
اهل سعادت و همچنین از طرف شقاوت حاصل الکلام باشد که کسی در علم الله تعالی
سعید باشد لا اقل آنست براه شقی مردی عاقل هر دو وارد است زد که باین حالت
از خیر متفق علیه ... مکنون است ... فعلیت بد لیس
شرایت و ما ... بالمحشر ... میکند و او با سعادت ... شرایط ...
... بفعل آورد و ... که مردم تعجب ... و میگویند که
این مرد از اشقیا خواهد بود بعد از آن توفیق شامل حال او شده توبه و انابت روزی
او شود عن حضرت رئوف رحیم ... که در علم ازلی سبقت گرفته که باین حالت
اختیار توبه و بازگشت از او بروز میکند و او وارد میان ختم شود حال او بسعادت
و مشرف شود کریمه شریف اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات بلکه هر یک
از سیئات که بعمل آورده بود مبدل السیئات باضعاف الحسنات چنانکه در دعای
صحیفه کامله وارد شده که یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات و اهل البصیرت
بعین عیان می بینند که ... مقالات عجب ... که حکیم ... در ازل ...
دستور ... علیه السلام ... و جهد ... آورده ... شقاوت از دنیا بر ...
دارد

ولکه هر روی که خیر که در ذات تو بود از تو بروز رسید یا بخشش بدون تو که عبادت است
بروز است بر تو و تحت رحمت بفعل آورده بخشش بدون تو که عبادت است بر ...
که ... استحقاق ... پس ... است ... و اگر هر سعادت از دنیا بردی ...
ولکه هر روی که اگر چه خیر و شر در ذات تو بود اما مراد من بروز رسید و اگر ... حیف
بفعل آمده با سعادت ... که ... جهت ... بود ...
تو از تو
با سند ... علی بن ... عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
قال قال الله تعالی یا ابن آدم ... قال الله عز وجل ... ذلک ... قال
اعدل ... ذلک قال ... قال الله عز وجل یا بن آدم انا اولی بحسناتک منک
وانت اولی بسیئاتک منی عملت المعاصی بقوتی التی جعلتها فیک شرح این ...
معلوم شد ... قطار
عن یونس بن عبدالرحمن قال قال لی ابو الحسن الرضا علیه السلام یا یونس لا تقل بقول القدریة فان القدریة لم یقولوا بقول اهل الجنة
ولا بقول اهل النار ولا بقول ابلیس فان اهل الجنة قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله وقال اهل النار ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین وقال ابلیس
رب بما اغویتنی فقلت والله ما اقول بقولهم ولکنی اقول لا یکون الا بما شاء الله واراد
وقدر وقضی فقال ... لیس هکذا لا یکون الا ما شاء الله واراد وقدر وقضی مراد بقدرت ...
مفوضه است و مراد بهدایت ... تفضل است که الله تعالی ... است که ... اختیار
طاعت میکند و بعد از آن اختیار معصیت میکند هر چند ... عدالت در باره ...
شده باشد و مراد بشقوت هوای نفس است که در مرتبه تعین علم در ذات ...
مکنون بود و در ... عصمت و تفضل ... بروز ...
مراد ... ایراد ... که ... بروز ... که در ذات مکنون
بود و مستطیع ... بر ... و ... ایراد ... مذکوره ...
... طاعت ... و ... معصیت که در علم ازلی سبقت
گرفته که ... وقوف ... معصیت ... بفعل
میشود ... مستطیع ... اختیار ... بعضا و جمیع ... توقف

علیه تحقق جزء او بالفعل است خواه اجزاء فعل بالفعل شد مثل حرکات مختلفه که
در صلوة معتبر است شرعاً و خواه بالقوه چنانکه از فعل هر یک از ان حرکات مجملاً که
تحرک متصل واحد من المبداء الی المنتهی اجزاء بالقوه دارد و در جمله موقوف علیه نیز جزء
است که اجزاء بالقوه دارد یعنی آن قطعه از زمان که ظرف تحقق آن حرکت است
و اجزاء او قطعه ایست از حرکت که در حکم بالفعل است یعنی قدری که ممکن الانقطاع است با بکار
و توقع موقوف است لعدان قدر از موقوف علیه کل وقتی قطعه از زمان است و مدت
بقاء و احاطه که از نفس فی عمل اسباب تحقق حرکت مذکوره ضرورت است یعنی آن نیز جزء
النفس مع حرکت مذکوره مستقیم منتهی باجزاء که در حکم بالفعل است پس حصول مجموع موقوف
علیه فعل است من حیث المجموع که استطاعت عبارت از آنست مع الفعل است
لا قبل الفعل پس تفویض که عبارت است از حصول استطاعت قبل الفعل است باطل باشد
نسبت [illegible] [illegible] باب [illegible] از اهل بصره
قال سألت ابا عبدالله ع عن الاستطاعة فقال ابو عبدالله علیه السلم تستطیع ان تعمل
ما لم یکون قال لا قال فتستطیع ان تنتهی عما کون قال لا قال فقال له ابو عبدالله ع
فمتی انت مستطیع قال لا ادری قال فقال قال ابو عبدالله ان الله خلق خلقاً فجعل
فیهم آلة الاستطاعة ثم لم یفوض الیهم فهم مستطیعون للفعل وقت الفعل مع الفعل
اذا فعلوا ذلک الفعل فاذا لم یفعلوه فی ملکه لم یکونوا مستطیعین ان یفعلوا فعلاً لم یفعلوه
لان الله تع اعز من ان یضاده فی ملکه احد قال البصری فالناس مجبورون قال لو کانوا
مجبورین کانوا معذورین قال ففوض الیهم قال لا قال فما هم قال علم منهم فعلاً فجعل فیهم آلة
الفعل فاذا فعلوا کانوا مع الفعل مستطیعین قال البصری اشهد انه الحق وانکم اهل بیت
النبوة والرسالة [illegible] مفوضه بوده که اعتقاد داشتند که [illegible] مستطیع هر یک
از فعل و ترک است و تعیین یکی باختیار او [illegible] است و [illegible] استطاعت
طرفین دارد پس لازم می آید که استطاعت قبل از فعل و ترک باشد و لهذا حضرت [illegible]
علیه السلم بعد از [illegible] که موجب زوال جهل مرکب او شده او را [illegible]
اعتقاد حق تعلیم [illegible] چنان فرموده که استطاعت مع الفعل است و مع الترک پس اگر
اراده است

اگر اراده است او بر استطاعت طرفین حاصل شد لازم می آید جمع بین الضدین بلکه بین النقیضین
و قول حضرت علیه السلم ان الله خلق خلقاً [illegible] ثم لم یفوض الیهم تصدیر [illegible] و عبارت
شریفه فهم مستطیعون [illegible] لم یفعلوه تفریع بر مدعا است و عبارت شریفه ان الله تع اعز دلیل
بر مدعا یعنی الله تعالی آفرید خلق را [illegible] که صاحب [illegible] پس [illegible]
[illegible] هر یک از [illegible] مستطیع [illegible] آن فعل [illegible] ترک
[illegible] مجموع آن چیزی که [illegible] بالفعل حاصل [illegible] فعلی
[illegible] مجموع ما یتوقف علیه [illegible] الفعل که از الحکمه [illegible] فعل [illegible]
و تفویض [illegible] ما یتوقف علیه فعل [illegible] یتوقف
علیه ترک [illegible] فعل [illegible] ترک [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] فعل [illegible] ترک [illegible] اگر [illegible]
از [illegible] بالقوه است [illegible] مکنون است [illegible] هر یک بر تقدیر [illegible]
[illegible] حصول [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] تفویض [illegible] مستطیع فعل [illegible] وقت فعل
مع الفعل [illegible] الفعل [illegible] مستطیع [illegible] که [illegible] حاصل
[illegible] تحقق هر یک از طرفین فعل و ترک [illegible] استطاعت [illegible]
[illegible] تحقق [illegible] دلیل [illegible] تفویض [illegible] که لازم می آید
[illegible] الله [illegible] واقع [illegible] عظمته [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] تفویض [illegible] از باب [illegible]
[illegible] عالم [illegible] علم [illegible] قدرت [illegible] عالم [illegible] که از قدرت
[illegible] محتمل است [illegible] هر یک از [illegible] خواص است
[illegible] قدیم [illegible]
[illegible] العوارض [illegible] پس [illegible] علم [illegible] است

اقدس خود مهیات غیر متناهیه که هر یک مستلزم خواص و احوال و عوارض غیر متناهیه لتعیّن علمی داشتند
و از آنجمله که صور محتمله اند مجعول بجعل مرکب نیستند یعنی امکان اتصاف ایشان لذواتهاست
و بجمیع خصوصیات همچنین تا که عدد صور محتمله ترکیبات ثنائیه از عناصر بالغ و حاصل
در مقدار و همچنان مزاج خاص که هر یک عنصر نسبت بتفاعل که جزئی ...
میشود بجعل جاعل تحت همین تا که تفاعل عناصر اربعه از حیثیت که عناصر اربعه اند و همچنان
اینها ... و از آن صور محتمله غیر متناهیه متعینه بتعیّن علمی بطریقه الاعتبارات الالهیه
عالم است بنحوی و ترتیبی که واقع است خوب بود و کسب آن حرکه استحقاق و جهی
داشت هر چند بعض از آن بجمیع جوانب ... یا بعض از جوانب ... بد بود و
آن بدی و زشتی و جهه شی در نظر ما ... است بحیثیتی که اگر ... بافت
و ذاتی جمله از آن طایفه که عبارت از نوع محتاج است ... فالحاصل الکلام این نوع
که بشر است حالتی خاص اختیار فعل از او ... حاصل شود ... حالت دیگر ... از ترک آن
فعل و چون علم الهی محیط بود بجمیع مقدورات و ممکنات و خواصها و احتمالها و العوارض
از میان منتهی که محتمل بود از اقتران ان جمله و ایراد ... مختلفه هر یک
از ... منتهی خاص ... که خوبتر از مناهج دیده ... ارادة آن
نمود و وقوع آن را قضا و تقدیر ... عبارت ... از آن ... و اراده
و قضا و تقدیر پس اگر عبد در قضیه از قضا یا مفوض الیه ... که مذکور شد
اعنی ... آنچه متوقف علیه فعل ... فعل و ... متوقف علیه ترک آن
فعل ... ترک ... بشد و تمام ... اراده او ... ملک
فعلیت ... از جهت ... ممکن ... اختیار کند ...
که موجب ... منهج خاص ... مفروض ... موقوف علیه است
ما عدای اختیار پس ... از فعلیت ... حالت منتظره ... البته ...
آن عبد بفعل ... اگر چه ... خواسته ... لیس ... او تعالی
باطل ... مضاده ... او ... و غالب ... ذلک

علاوه

علاوه کبرا در روز شنبه شهر شوال المکرم سنه ۱۰۴۱ در ارض اقدس اتمام یافت
الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا

رسالة الوضعية للفاضل عضد الایجی

بسم الله الرحمن الرحیم

رب اختم بالخیر بلطفك الجسیم الحمد لله العلی العظیم وصلی الله علی النبی الکریم وعلی آله
وصحبه المخلصین بالفوز العظیم وبعد فهذه فائدة تشتمل علی مقدمة وتقسیم وخاتمة المقدمة
اللفظ قد یوضع لشخص بعینه وقد یوضع له باعتبار امر عام وذلك بان یعقل امر مشترك بین
مشخصات ثم یقال هذا اللفظ موضوع لكل واحد من هذه المشخصات بخصوصه بحیث لا یفاد
ولا یفهم به الا واحد بخصوصه دون القدر المشترك فتعقل ذلك المشترك آلة للوضع لا انه الموضوع له
فالوضع كلی والموضوع له مشخص وذلك مثل اسم الاشارة فان هذا مثلا موضوعه ومسماه المشار الیه
بحیث لا یقبل الشركة تنبیه ومن هذا القبیل الضمائر والموصولات ... معینة
... النسبة الوضع المسمی تقسیم اللفظ ... اما كلی او مشخص والاول اما ذات وهو اسم الجنس
او حدث وهو المصدر او نسبة بینهما وذلك اما ان یعتبر من طرف الذات وهو المشتق او من طرف الحدث
وهو الفعل والثانی فالوضع اما كلی او مشخص والثانی العلم والاول مدلوله اما معنی فی غیره یتعین
بانضمام ذلك الغیر الیه وهو الحرف او لا فالقرینة ان كانت فی الخطاب فالمضمر وان كانت فی غیره فان كانت
حسیة فهو اسم الاشارة او عقلیة فهو الموصول خاتمة تشتمل علی تنبیهات
الاول ... مدلولاتها ... لیست معانی فی غیرها ... الغیر ...
الثانی ... العقلیة ... التشخص ... الكلی بالكلی لا یفید الجزئیة ...
قرینة الخطاب والحس فلذلك كانت جزئیات ... الكلیات الثالث ... الفرق
بین العلم والمضمر ... تقسیم الجزئی الیهما ... الاشارة ... ذلك ... بقرینة
ومدلول المضمر ... الوضع الرابع ... ان ... الحرف ...
... الاسم والفعل الخامس عرفت الفرق بین الفعل و ...

ان ضاربا لا يرد على حد الفعل فانه دال على حدث ونسبة الى الموضوع وزمان السادس وينبغي ان يعلم الفرق

بين اسم الجنس وعلم الجنس فان علم الجنس كاسامة وضع لمعين بجوهره واسم الجنس وضع لغير معين ثم جاء التعين

وهو معنى فيه من اللام السابع الموصول يحكي الحرف فان الحرف يدل على معنى في الغير ويحصل بانضمام

معنى فيه والموصول اسم يتعين بمعنى فيه الثامن الفعل والحرف يشتركان في انهما يدلان

على معنى باعتبار كونه ثابتا للغير ومن هذه الجهة لا يثبت له الغير فيمتنع الخبر عنهما التاسع الفعل

مفهوم كلي قد يتحقق في ذوات متعددة في ان نسبة الى خاص منها فيخبر به دون الحرف اذ يحصل منه لولا انه

بان يحصل له فلا يعقل للغير العاشر المضمر في جزء الغائب كلية لفظ تامل الحادي عشر ذو وفوق

مفهومهما كلي لانهما بمعنى صاحب وعلو فان كانا لا يستعملان الا في جزئي لعروض الاضافة

فقد يكونان جزئيين الثاني عشر لا يريبك تعاور الالفاظ مكان البعض اذ المعتبر الوضع

تمت الرسالة الوضعية ولله

الحمد

مرزا ... کرمانی
با مرزا ...

۴۳ برگ

خیام
ای زاهد لطف رب رسید بسلام
از قوم ما لطف بگو نبید به انعام
وانگاه بگو نبید به ... انعام
کاریست بدان ما نمی چه او وداع ... ی
کاریست حلال است و هر شب و دام
از نفع حلال است مرزا ... از اول
جوانی ... مرزا اسعد از اول
چه خوش گفته است
از ... ما ... از جام ... ساید بجام
وانگاه بگو نبید از ... افغان جام
وانگاه بگو ... و ... ورا
فنا ... تم ... بنام
بالحیه حلال است و ... بنام
... ۱۳ ... ۱۲۹ ...

۱۳۰۰

[illegible]